بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس بخالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم صنائع و فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ بطون بعرصهٔ ظهور آورده و هر یکی را فراخور استعداد و لائق مواد وی هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبیح پوشانیده و بعضی اشیا را برای وی حلال و بعضی دیگر را بر وی حرام گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد پس بندهٔ محمود العاقبت کسی ست که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود برگمارد

بیت
هر چه او گفت آن کنیم همه * طاعت او بجان کنیم همه * هر چه او گفت غیر آن کردن * نیست سودی بجز زیان کردن *

و صلوات زاکیات بران رسول مختار سید ابرار که دفتر هژده هزار عالم بطغرای نام والایش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب نور روشن ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود باجودش مطلع مهر مکرمت تا بسپهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار اگرچه ستمها کشیده با این همه دعای اَللّٰهُمَّ اهْدِ قَوْمِیْ فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری برافراشته

بیت
سید عالم رسول انس و جان * سرور عالی شفیع امتان * مقتدای انبیا و مرسلین * بهترین اولین و آخرین *

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی ارض السلام

اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله تعالی فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جا بجا متفرق و منتشر بود آنهارا بهزار سعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورد و باعانت بزرگان چند رسائل ازان مرتب ساخت ازانجمله اولا رسالهٔ زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار متجلی گردانید. اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی مسائل ازالة الخطر عن مسائل الاباحة
والحظر را که مشتمل بر مضامین متنوعه بود بر پنج مقالات توزیع کرده برای تصحیح بمقام منظر فیض اثر جناب مستطاب
کاشف دقائق علوم نقلیه واقف حقائق فنون عقلیه محیط در رعزر روایات قلزم جواهر زواهر درایات مولانا
ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابو البرکات رکن الدین محمد المشتهر بجناب مولوی تراب علی صاحب لازال بدر
فیضه متجلیا تا و بجار کرمه مواجا درگزرانید چون هریک مقاله مشتمل بر افادت احکام جداگانه بود لهذا در طبع
هم جدا جدا نمود پس نخستین مقاله اولی که بر بیان حلت و حرمت نان پاو و تاڑی و افیون و بنگ و حقه و رواج استعمال و از دیگر
طبع آراسته بچشم مشتاقان جلوه داده شد امید از بزرگان که چون بمطالعه اش حظ وافی بردارند این خاکسار
را بدعای بهبودی دنیا و آخرت یاد آرند اللهم وفقنا لما تحب وترضی واجعل آخرتنا خیرا من الاولی

تشویق شائقان با دانش و فرهنگ فهرست مقاله اولی متضمن مسائل کراهت تحریمی حقه و حرمت نان پاو و جوز و افیون و چرس و بنگ

عمدیده با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
و جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار سازد خوابیدگان
بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهدانج و مثل آن کاسب ناآگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله با کمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله و غیرها خمیر نانها بتار چیلی مسکر که متعارف ست می‌سازند آن نان حلال
ست یا حرام نجس جواب بفتوی بعضی علمای چنانچه نجس ست متمسکا بقول محمد رح که کثیر و قلیل هر مسکر حرام است و علیه الفتوی
و هم نجس بمذهب حنفی درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و هر یکی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح لهذا باید که فتوی
بر حل نان باشد **اول** سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح **دوم** تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی **سوم** استهلاک شدن تار چیلی
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم **چهارم** در بازار و غیره عموم بلوی ست
چنانکه ریگ تا نیذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه درانها نیز هم و غیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت تار چیلی بآب و نمک سبب پنجم میتواند شد چنانچه نان را در خمیر تر کنند
بعده در سر که اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه ضباب برای تقوم
قصعهای باشد نهادن لب بر ضباب لا باس به ست و مثل چو به برای پان الخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا **جواب** اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المومنین عمر رض

مسئله مولانا المولوی ... قوله عموم بلوی ... التحقیق ... والعذره ... ترکیب ... در نفائس اللغات ... [illegible]

إِنَّهُ خَطَبَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَلَا إِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابهٔ کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد از ان ما خامر العقل ست و اوّلاً ذکر اشیای خمسه نمود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند و بعد ذکر اشیای خمسه حقیقهٔ عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربهٔ مسکره را پس همه اشربهٔ مسکره خمر اند و نیز موید ان حدیث كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ و این معنی خمر ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد انست بیان معنی مراد از آیهٔ کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب و این نص ست بر انکه در آیهٔ تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربهٔ مسکره اگرچه از عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربهٔ مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربهٔ مسکره را مقطوع بود علمای کرام و مشایخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بآب عنب خطاست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی داده اند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده و ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکاً ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّالِثَةُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ كَثِيْرُهُ فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ مِنْ أَيِّ نَوْعٍ

كَانَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر مسکر شراب است و هر مسکر حرام است روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رض اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهُ

این را مسلم و از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما مرویست کہ بتحقیق آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود آنچہ سکر آرد بسیار آن

فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُقُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ وَالْفَتْوٰى

پس اندک وی حرام است روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجہ و دار قطنی و صحیح کرد آن را و فتوی

عَلٰى قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح وشایخ وہابیہ درین باب بروایت شیخین ہم نقل کمودہ منظوم ساختہ شعر

وَفِيْ عَصْرِنَا فَاخْتِيْرَ حَدٌّ وَاَوْقَعُوْا * طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانہ ما پس اختیار کردہ شدہ حد و واقع کردند فقہا طلاق را برای کسی کہ از مسکر دانہ مست می شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوٰى وَاَفْتٰى مُحَمَّدٌ * بِتَحْرِيْمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از ہمہ آنہا روایت کردہ شد و فتوی داد محمد بتحریم آنچہ کہ بتحقیق اندک باشد و حال آنکہ او نوشتہ شدہ

و در فتاوی قاضی خان گفتہ قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهُ اِذَا

در کتاب الاشربہ ۱۲ گفت امام محمد رح ہر آنچہ کہ حرام باشد نوشیدن او چون

اَصَابَ الثَّوْبَ اَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامہ را بیشتر از مقدار یک درہم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز ہمچنین گفتہ و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کردہ و در شرح مواہب الرحمان

بعد آنکہ متن فتوی بر قول محمد نقل کردہ دلائل امام محمد بتفصیل بیان نمایدہ و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِاَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا لِاَنَّ الْخَمْرَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چہ بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا کہ بتحقیق خمر جز این نیست کہ نامیدہ شدہ باین

الْاِسْمِ لَا لِكَوْنِهِ نِيًّا اَلَا تَرٰى اَنَّ الْعَصِيْرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَاِنَّمَا

نام نہ برای بودن او خام آیا نمی بینی کہ شیرہ انگور شیرین نامیدہ نمی شود خمر و جز این نیست کہ

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجهت معنی سست کردن او عقل را و آن موجود ست در همه

الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابهای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهِ عَلَى إِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اهل لغت هر آینه می بود که دلیل گرفته می شد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْإِسْمِ فَإِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ أَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ أَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح تر عرب ست باشد آن تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح تا رجیل و سیندهی و تاریهی همه خمر اند حقیقة و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقه مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمة الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس نجس گردید و همچنین جمیع اشربه مسکره و آنچه از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربه مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوة بخواندن ترجمه قرآن در صلوة و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع از آن آنا بنا بر روایتی که شارح وهبانیه نقل نموده نزد شیخین نیز حرام قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ است چرا که فتوی محققین در اشربه محرمه بر روایت نجس غلیظ ست چنانچه در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربه محرمه در نجاست همه مثل

بول نجس و غلیظ اند و فتوی برین روایت ست و در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْأَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلی که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا و آنچه متوهم توهم میکند که حرمت این اشربه ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توهم فاسد ست

چنانچه بیان کرده شد که حرمت اشربه مسکره قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربه قطعی ست

پس اجتهاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گوییم قطعی به دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن ضروری

باشد دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی قطعیت قبل از تامل شبهه راه هست و انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول از
قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم ست و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی ست بر وجه دوم که بعد
ملاحظه دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطا ست بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل
كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيْهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوْجِبُ التَّخْفِيْفَ لِاَنَّ دَلِيْلَ التَّغْلِيْظِ
بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ
لَا يُشْتَرَطُ اَنْ يَكُوْنَ قَطْعِيًّا وَاَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيْظَةِ لِاَنَّهَا
شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چه آنکه
تَثْبُتُ بِدَلِيْلٍ مَقْطُوْعٍ بِهِ فَقَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوْعٌ بِوُجُوْبِ الْعَمَلِ بِهِ
بتحقیق نجاستها ثابت می شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی
فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوْعِ وَاِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوْبِ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا
پس عمل بدلیل ظنی واجب ست یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی ست
پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم ست از ظنیات نیز
و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام ست پس ازین
روایات حکم نارجیلی و غیره از اشربه محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه
احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی ست نه برای آنکه فرق ست درمیان آنها در فتاوی
قاضی خان گفته بِخِلَافِ الدَّقِيْقِ اِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ فَخُبِزَ فَاِنَّهُ يَكُوْنُ نَجِسًا وَلَا
بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می باشد پلید و
يَطْهُرُ لِاَنَّ مَا فِي الْعَجِيْنِ مِنْ اَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالتَّخْمِيْرِ فَلَا يَطْهُرُ
پاک نمی شود چه بتحقیق آنچه در خمیر ست از اجزای شراب نگردید سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی شود
و در فتاوی عالمگیری گفته اِذَا عُجِنَ الدَّقِيْقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط برهانی گفته
چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

الذي يَفُوقُ إِذَا أَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چه او نجس ست

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی مردود و باطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقة خمر گردید هیچ اشکال فی باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال آنست که در کتب اصول الفقه مذکورست که تعارف و تعامل را اعتبار نیست گر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف سبب حلت حرام نمی گردد مگر آنکه ترک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود و الا بسیار حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند و لیس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده و گفته السَّابِعُ انْقِلَابُ الْعَيْنِ فَإِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِهِ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلَّاحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت و اگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و بعد طاهرست که آرد از بختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا پسند نخواهد کرد و اگر اینچنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر نجس را که با آتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد اندازد و نان پزد هرگز کسی خوردن به حکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت دارد که به بختن طاهر شود و اگر به بختن طهارت حاصل می شد این قدر روایات کثیره در باب حرمت نان معجون بخمر نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن حکم میفرمودند و فرق در میان خمر و غیره باطل ست بما سبق و بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نه نموده اند به نجسی که در صابون بجنس شود صابون طاهر خواهد شد و قیاس بر طیبات بخش با مطر وَهُوَ لَا يَجُوزُ و آنکه قیاس بر رماد و رنگ غیره نموده بر رماد و ریشه و عذره که موجب طهارت ست موجودست و در ما نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر و صورت نارجیلی به نمک و آب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر اینچنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند و ازان هم آب و نمک می اندازند و نارجیلی خصوصیتی ندارد در باین حکم و آنکه بر این مدعا شاهد از نانی آورده

که آنرا در خمر تر کرده باشند و در سرکه انداختند طاهر نمی‌شود و مختار اهل سنت چرا که فرق است و در میان آنکه

از نان جیلی خمیر کنند و از نان جیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نان جیلی در سرکه مستهلک گردیده

و آن در اجزای سرکه ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته و لیس لها

حیلة مگر آنکه منقلب شود و ماهیت دیگر اعنی آنرا بسوزانند و خاکستر سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزای خمر مستهلک

نشد و پس هر گاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت است

و آن نان طاهر گردید پس غلطی اینقیاس ظاهر شد و در بینات روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته

لو ان رغيفا من الخبز المعجون بالخمر وقع في دن خل وذهب فيه

اگر تحقیق کرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود و در ان

حتى لا يرى فلا بأس بأكل الخل واما الرغيف نفسه فلا يؤكل

تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود

و نیز گفته لو وقع رغيف طاهر في خمر ثم وقع في خل طهر الخل

اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه

ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که دران نان جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک

نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق است در میان سرکه و نمک پس نمک را بر سرکه قیاس کردن

درست نباشد چرا که سرکه را بسبب حدت تاثیری است که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست

بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه شده است آنوقت حکم طهارت خواهند کرد و الا نجس

محض است در بحر الرائق گفته ولو اصاب ثوبه خمر فالقي عليه الملح ومضى

و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود بر او نمک و بگذرد

عليه من المدة مقدار ما يتخلل فيها لم يحكم بطهارته حتى يغسله

بران از زمانه آنقدر که تحلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا

پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بطهارت آن ان اليقين لا يزول

بالشك بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چرا که در اصل خمیر نمک نمی اندازند که تا

صحیح نیست که زیرا وقتیکه نجاست در آن بآرد ودیگر می اندازند پس با همه منتشر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهند ساخت و نیز اگر خمیرش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جای آنکه به برشته شدن
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ يَحِلُّ سَبِيلٌ وَأَمَّا قیاس آن بر ضباغ و غیره
قیاس کل بر مستقل و قیاس طاهر بر نجس است وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلائل واضحه قطعیه ثابت گردید که
وسیله تاڑی همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روا نیست و اگر به پارچه افتد و از درهم
زائد باشد نماز با آن روا نیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که از آن حرام اجتناب ورزد و از شک اندختن بعض شک اندازندگان از جا نرود والا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

و زود است که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللهُ يُفْتِيكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم
صحیح است و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مستعد خان قاضی القضاة الْأَجْوِبَةُ
الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی عبد الرب آنچه درین قرطاس مسطور است هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
حنفیه و غیر ایشان بر آن است والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هر چه درین قرطاس مذکور است صحیح
است و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح است هر چه درین قرطاس مرقوم است
و خلاف آن باطل است دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور
صحیح است و فتوی بر همین است باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
الْأَجْوِبَةُ الْمَسْطُورَةُ صَحِيحَةٌ لَا يَأْتِيهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق

جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنهارا باطل

الْأَجْوِبَةُ الْمَذْكُورَةُ صَحِيحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور است
صحیح است مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِي هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيحٌ لَا شُبْهَةَ فِيهِ

آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح است شبهه نیست در آن

خمرٌ لم يؤكل بحالٍ وليس لها حيلةٌ انتهى و هر گاه اشربهٔ مسکرهٔ دیگر

شراب خورده نشوده آن شد و در هیچ حالت و نیست برای آن حیله

در حکم خمر باشند پس هر گاه ازان هم چیزی در آرد و افتد خوردن آن هم بهیچ حیله جائز نباشد و روایات مفتیها

وال بر الحاق مسکرات دیگر بخمر باعتبار حرمت قلیل و کثیر آن اگرچه در جواب استفتا که بلا منقول ست قیامًا مرقوم

لیکن احقر العباد هم درین مقام ذکر روایتی میکند و آن این ست که در شرح مواهب الرحمن که از کتب معتبرهٔ

فقه حنفی ست میگوید وألحقها محمّدٌ كلّها بالخمر في المشهور عنه كالشافعي

و لاحق کرد اشربه را امام محمد همه آنها را اشرابه در روایت مشهور از امام محمد مانند امام شافعی

ومالكٌ وبه يفتى كما في صحيح مسلمٍ من قوله صلّى الله عليه وسلّم

و امام مالک و بهمین فتوی داده می شود چنانکه در صحیح مسلم ست از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

كلّ مسكرٍ خمرٌ وكلّ مسكرٍ حرامٌ وفي مسند أحمد وصحيح ابن

هر مست کننده شراب ست و هر مست کننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحیح ابن

حبّان كلّ مسكرٍ خمرٌ وكلّ خمرٍ حرامٌ وما في الكتب الستّة إلّا

حبان ست هر مسکر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش کتاب ست سوای

البخاري من قوله الخمر من هاتين الشجرتين النخلة والعنبة

بخاری از قول آن حضرت شراب ازین دو درخت ست خرما و انگور

وفي لفظ مسلمٍ الكرمة والنخلة وفيه عن جابرٍ أنّ رجلًا

و در لفظ صحیح مسلم ست انگور و خرما و در صحیح مسلم روایت ست از جابر که تحقیق مردی

قدم من اليمن فسأل النبيّ عن شرابٍ يشربونه بأرضهم

آمد از یمن پس پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از شرابی که می نوشیدند اهل یمن آنرا در زمین خود

من الذرة يقال له المزر فقال النبيّ أو مسكرٌ هو قال نعم

می سازند از ذره گفته می شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیا مسکر ست آن گفت آن مرد آری

قَالَ كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ إِنَّ عَلَى اللهِ عَهْدًا لِمَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكِرَ أَنْ

فرمود آن حضرت هر مسکر حرام ست به تحقیق بر خدا عهدیست مر کسی که بنوشد مسکر را آنکه

يَسْقِيَهُ مِنْ طِينَةِ الْخَبَالِ وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ فَقَالَ

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از بتع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آن حضرت

كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ وَفِي سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ وَابْنِ مَاجَةَ

هر شرابی که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

وَالتِّرْمِذِيِّ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ص إِنَّ مِنَ

و ترمذی ست از نعمان ابن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الْحِنْطَةِ خَمْرًا وَمِنَ الشَّعِيرِ خَمْرًا وَمِنَ الزَّبِيبِ خَمْرًا وَمِنَ الْعَسَلِ

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خَمْرًا وَفِي سُنَنِ النَّسَائِيِّ وَابْنِ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ

شراب ست و در سنن نسائی و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست می‌گرداند بسیاری

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَهٰكَذَا رَوَاهُ الدَّارُقُطْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ رض مَرْفُوعًا

پس اندک وی نیز حرام ست ف و همچنان روایت کرد آن را دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وَعَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ كُلُّ مَا أَسْكَرَ مِنْهُ

و از عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست می‌گرداند از وی

الْفَرَقُ فَمِلْءُ الْكَفِّ مِنْهُ حَرَامٌ وَفِي لَفْظِ التِّرْمِذِيِّ فَالْحَسْوَةُ

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ
ازان حرام ست پس ظاهر شد که تحقیق بیشتر ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شرابیه
فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ
در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و باین ظاهر شد که تحقیق
الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا
اندک در حرمت مانند بیشتر ست چه تحقیق نوشیدن اندک ازان اگر می بود مباح
لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ
هرآئینه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چرا که تحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال
جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ
همه و اعتبار کردن جانب حلال منع می کند وجوب حد را پس چون جمع شود
الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهٗ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ انْتَهٰى
موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد
مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند نجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر عَلَى
با اختصار
الْاِخْتِلَافِ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ
اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوی عمادیه نقل ست از
كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ
کشف بزدوی نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه
خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ
خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه ست
وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ
و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ رِوَايَةً وَاحِدَةً اِنْتَهٰى وشیخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنے دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی وغلیظه ست در روایتی دیگر انتهی دوم هرگاه خمیر نان با و از مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه یا غلیظه پس خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هرگاه طعام شرب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن درآید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و درصورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

فِي الْعِنَايَةِ لَوْ صُبَّتِ الْخَمْرُ فِيْ قِدْرٍ فِيْهِ لَحْمٌ وَمَاءٌ فَاِنْ لَمْ يُغْلَ اللَّحْمُ

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مَعَ الْخَمْرِ يَطْهُرُ اللَّحْمُ بِالْغَسْلِ ثَلٰثًا فَاِنْ اُغْلِيَ بِالْخَمْرِ لَمْ يَطْهُرْ اِنْتَهٰى

باشراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت باشراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود ولهذا وزن نان از وزن اصل آردی که ازان نان پخته باشند زیاده تر میشود وچون رطوبت سارئه نجسه در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود وروایات داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعیف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی چنانکه از ادلهٔ شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریر انطاکی در تذکرهٔ خویش میفرماید وَلَهٗ اَفْعَالٌ اَشَدُّ مِنَ الْخَمْرِ وَهُوَ خَبِيْثٌ مِنْهَا

یعنی اینکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اند شدید از شراب بلکه تاڑی ورهمه فعل بهتر ست از خمر وصاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارگیل وجوز هندی فارسی ونارئل هندی ست

معروف است آنرا کھوپرہ خوانند طبعش گرم ست در اول درجہ دوم و تر ست در اول درجہ غذا بسیار دہد و منی افزاید و باہ انگیزاند و تسخین گردہ کرداند و تقطیر بول را نفع دہد و روغنش بواسیر را مفید بود مضرست بمعدہ مصلحش عسل ست و از درخت او آبی کہ جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب ثمر و شاخ او را بریدہ کوزہ بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندہی نامند و حلاوت او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باہ و تفریح بہتر از خمر ست و بعد از یک روز ترشی پیدا میکند و آبی کہ از شاخ نارجیل بی بار کہ از قسم صحرائی ست بانیطور گرفتہ میشود تاڑی نامند انتہی صاحب تالیف قاطع میفرماید تاڑی بروزن جاری آبی باشد کہ از درخت تاڑ حاصل میشود و مانند شراب نشا میدہد انتہی منصف را باید کہ درین عبارتہای حکما غور کنند کہ اسکار تاڑی بدون مکث یک روز یا یک پہر نزد اینان ثابت ست یا نہ اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل و الا پس قطرۂ تاڑی ہرگاہ کہ از درخت میچکد ہمان وقت صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان کہ میگفتند کوزۂ تاڑی را اگر از درخت فرود می آرند اگر ہمون وقت کسی بنوشد حلال ست کہ سکر ندارد چرا کہ فی الفور از درخت بر آمدہ ست بدو وجہ **اوّل** آنکہ سکریت آن ثابت ست بدون قید خواہ از درخت فی الفور جدا شدہ باشد خواہ بعد یک پہر یا یک روز **دوم** آنکہ بتقدیر تسلیم میگوییم کہ اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصہ یک گھڑی ممکن نیست زیرا کہ بالتقاطر خروج میکند پس بالضرور در عرصہ دو روز نہایت قلیل یک روز آب مذکور جمع خواہد شد و درین عرصہ سکر پیدا خواہد کرد در تابش آفتاب چرا کہ دفعۃً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی کہ ناریل میگویند و از درخت نارجیل صحرائی کہ تاڑ میگویند و از درخت خرما کہ در حدیث مسلم بلفظ النخلۃ وارد ست محال ست چنانکہ بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقہ

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ برحلت و حرمت حقہ چہ حکم ست و این
ہر دود حرام ست

حدیث مَنْ اَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَاَنَّمَا زَنٰى بِاُمِّهٖ سَبْعِيْنَ مَرَّةً وَمَنْ
ہر کہ خورد از بھنگ یک لقمہ پس گویا کہ زنا کرد با مادر خود ہفتاد بار و ہر کہ

سوال از حلت و حرمت حقہ

زنی بأمه مرة واحدة فکأنما هدم الکعبة
زنا کرد بمادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبه را
سبعین مرة وأیضاً من أکل البنج ومات علی هذا یحشره
هفتاد بار و نیز هر که خورد بنگ را و مرد بر همین حشر خواهد کرد او را
الله فی القیامة مکتوباً بین عینیه هذا آیس من رحمة الله
خدا در قیامت حال آنکه نوشته باشد میان هر دو چشم او این ناامید شده از رحمت خدا
صحیح ست یا نه چنانچه علاء الدین محمد بن ابراهیم تبریزی از اهل امامیه در تنبیه الغافلین تحقیق این نموده و گفته که این قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل بر اثبات کراهت تحریمی حقه

جواب از حضرت شاه عبد العزیز قدس سره العزیز مشتمل اثبات کراهت تحریمی حقه

آنکه کل دخان حرام حدیث نیست و حلت و حرمت حقه اختلافیست صحیح آن ست که مکروه تحریمی ست از جهت
بوی بد که در دهان حقه کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و هم از جهت تشبیه با اهل نار که دود از درون ایشان خواهد برآمد
ومن أکل من البنج لقمة فکأنما زنی بأمه الخ و همچنین من أکل البنج ومات علی هذا
ترجمه این بالا گذشت ـــــ بر صد ترجمه این مذکور شد
هیچ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیک این هر دو کلام صریح معلوم میشود که مجعول و موضوع ست و نوشتن علاء الدین محمد
تبریزی و مثل او اعتبار ندارد که در تنبیه الغافلین قول محدث معتبر ست که چه چیز را باید بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبر
را برای تخویف و ترهیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئله حقه اینست که در شیشه تنباکو اصلا وجه
حرمت نیست زیرا که علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این شیشه خالی ازین دو چیز ست پس مباح
باشد لیکن در استعمال آن باین کیفیت که دخان او را در درون بکشند سه وجه از کراهت بهم میرسد یکی آنکه بوی بد که در دهان حقه کش می ماند
دوم تشبیه با اهل نار و اینهم علت کراهت ست چنانچه تخصر یعنی دست بر تهیگاه نهاده ایستادن در نماز
تحریم بدید و در شرع وارد شده سوم استعمال این وضع علم الالبس زنان میکردند و ملابست با نار مکروه ست لا تعذبوا
بنا بر آنکه آتش
بصورة عذاب الله ولهذا از کی یعنی داغ نهادن نهی کراهت آمده و هر چند هر یک ازین وجوه

لذا مستلزم نہی تنزیہی ست اما بسبب اجماع منجر بکراہت تحریمی شدہ و بعضی از اہل معقول گفتہ اند
کہ لفظ کل دخان حرام ہرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا کہ دخان نزد اہل عقل مرکب از دو
چیز ست ارضیت و ناریت و ہر دو حرام اند فالمرکب منہما یکون حراماً و جواب این سخن آنکہ حرمت ارضیت
پس از ترکیب دادہ شدہ از ان ہر دو باشد حرام
و ناریت بعلت سمیت ست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نورہ و برگ پان و طین
ارمنی و مختوم و دادویہ پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع قبض حرمت نخواہد داشت
و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تاتی السماء بدخان مبین یغشی الناس ھذا
روزیکہ بیارد آسمان دودے ظاہر بپوشد مردمان را این
عذاب الیم استدلال کردہ اند ازین آیت معلوم شد کہ دخان آلہ عذاب ست و آلہ عذاب استعمال کردن درست
نیست و جواب ازین شبہہ آنکہ صغری و کبری ہر دو ممنوع اند زیرا کہ دخان چنانچہ آلہ عذاب ست آلہ تنعیم
ہم ثابت در استعمال نمودن و در حدیث صحیح وارد ست کہ مجامرھم الالوۃ یعنی عود در طلب را برای
بہشتیان در بہشت در مجامر خواہند آورد و نیز استعمال آلہ عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا کہ آلہ عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز

رسالہ عزلی در اثبات اباحت حقہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ علی ما اولنا من النعم و فتح علینا من ابواب الحکم
ستایش مر خدا راست بر آنچہ بخشید مارا از نعمتہا و کشود برما از درہای حکمتہا و

كَشَفَ عَنَّا حِجَابَ الظُّلَمِ أَحْمَدُهُ حَمْدًا كَثِيرًا الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى سَائِرِ

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ها ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد ما را بر همه

الْأُمَمِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ

امتها و گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالصَّلٰوةُ عَلَى

که بتحقیق محمد بندهٔ اوست و رسول اوست صلی الله علیه وسلم ، و رحمت کامله نازل باد بر

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي لَوْلَاهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ أَمَّا بَعْدُ اعْلَمْ

سردار ما محمد آنکه اگر نبودی او پیدا نمی کرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

أَنَّهُ تَقَرَّرَ فِي الشَّرِيعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ أَنَّ الْأَصْلَ فِي الْأَشْجَارِ الْإِبَاحَةُ إِلَّا مَا عُلِمَ

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختها اباحت ست مگر آنچه دانسته شود

مِنْهُ الْإِضْرَارُ بِالْبَدَنِ أَوِ الْعُقُولِ فَإِنَّهُ يَحْرُمُ لِوُجُوبِ حِفْظِ الْعَقْلِ وَ

ازان زیان کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاهداشتن عقل و

الْبَدَنِ وَهٰذَا الدُّخَانُ الْمُسْتَعْمَلُ مِنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ مَا عَلِمْنَا فِيهِ إِضْرَارًا

بدن و این دود که مستعمل ست ازین درخت ندانستیم درین ضرری را

بِالْعُقُولِ وَالْأَبْدَانِ مَعَ مُرُورِ الْأَعْصَارِ وَكَثْرَةِ مُسْتَعْمِلِيهَا مِنَ

بعقلها و بدنها با وجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

الْعَوَامِّ وَذَوِي الْخِطَابِ مِنْ عُلَمَاءِ الْحَرَمَيْنِ وَبَغْدَادَ وَمِصْرَ وَغَالِبِ

عوام و صاحبان خطاب از علمای مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الْأَقْطَارِ مَعَ أَنَّ عُقُولَهُمْ زَاكِيَةٌ وَآثَارُهُمْ بِكَمَالِ عُقُولِهِمْ قَاضِيَةٌ وَ

جوانب زمین با وجود آنکه بتحقیق عقلهای اوشان پاک اند و اثرهای اوشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

أَبْدَانُهُمُ السَّلِيمَةُ لَا تَعُودُ بِشُرْبِ الدُّخَانِ سَقِيمَةً فَإِنْ قُلْتَ قَدْ سَمَّى

بدنهای تندرست اوشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گویی که بتحقیق نام کرد

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ أُمُوْرًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِيْ تَحْرِيْمِهِ وَزَعَمَ أَنَّهَا دَالَّةٌ

کسی که حرام گردانیده است دود را چند امور که سند می گیرد بآنها در حرمت دخان وگمان کرد که تحقیق آن امور دلالت کننده اند

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدْ حَيٰوةُ السِّنْدِيُّ أَنَّ فِيْهِ

بر منع از آن بحرمت چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در آن دخان

إِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفٰى ضُعْفُ

تباه کردن مال است بدون فائدهٔ دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِأَنَّهُ إِنْ أُرِيْدَ أَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چرا که بتحقیق اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در آن دخان نزد نوشندهٔ او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهُ يَقِلُّ بَلْغَمُهُ وَيَلْتَذُّ بِهِ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهِ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشندهٔ او قلیل می شود بلغم او و لذت می یابد بوی و خوش می شود بنوشیدن دخان و حاصل می شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهِ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می شود مر نوشندهٔ قهوه را و برای نوشندهٔ شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهِ وَهٰذِهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائدهٔ دنیوی است که گردیده است نزد وی از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهُ ذٰلِكَ أَدْرَكَتْهُ سَآمَةٌ وَفَقَدَ نَشَاطَهُ فِيْ أَفْعَالِهِ وَأَقْوَالِهِ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن دریابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَإِنْ أُرِيْدَ أَنَّهُ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ أَحَدٍ فَلَا يَخْفٰى بُطْلَانُهُ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان مر کسی را پس پوشیده نیست بطلان او

لِأَنَّهُ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَةُ كُلِّ أَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی شود فائدهٔ هر کس در آنچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِيْ مُسْتَعْمِلِهِ فَإِنَّهُ لَا يُقَالُ فِيْ حَقِّ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِيْ

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کنندهٔ اوست پس بتحقیق گفته نمی شود در حق خرج کردن وی دراهم را در

قهوه عبارت است از بنکو [illegible] را جوش داده صاف کرده بنوشند معلوم باد [illegible] و این لطف می یابند به نسبت قهوه

لأنه إضاعة مال فإن قلت إن هذا إنفاق المال وهو إسراف قلت

زیرا که دخان ضایع کردن مال ست پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نعم استدل من حرمه بأن ذلك إسراف ولكنه ليس بإسراف لأن

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را بآنکه آن اسراف ست ولیکن او اسراف نیست چه تحقیق

حقيقة الإسراف إضاعة المال الكثير في غرض خسيس وقيل إنه الإنفاق

حقیقت اسراف ضایع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال ست

في مجاوزة الحد كذا قاله المناوي في كتاب التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شرب الدخان في هذا الرسم بحال وذلك لأنه ينفق يسيرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع يعود إليه في بدنه من دفع البلغم والرياحات وللذة يريدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفق ماله في سكر يشرب منه شرابا يلتذ به ويدفع عنه الأبخرة

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال او ست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دفع میکند از ان بخارهای

الحادة والظمأ ونحو ذلك فكيف يليق لناظر أن يقول إنه داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قوله تعالى إن الله لا يحب المسرفين وتحت قوله تعالى إن المبذرين

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا إخوان الشياطين على أنه غرض غير خسيس عند شاربيه وغير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل في الحد فإن قلت فيه تضييع الأوقات والإسراف فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان بدین اعتبار ست

حقیقی الاسراف حرام فیکون ذلک اسرافا [illegible] ١٢

لِأَنَّ شَارِبَهُ يُضَيِّعُ يَوْمَهُ وَلَيْلَهُ بِقَبْضِهِ فِي فِيهِ وَمَصِّهِ دُخَانَهُ قُلْتُ الْمُبَاحَاتُ

چه البته نوشنده حقه را ایگان می کند روز خود را و شب خود را بگرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الْإِسْرَافُ فِيهَا إِلَّا بِإِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا أَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در ان چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفته شیخ

مُحَمَّدُ عَابِدُ الْمَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلَى رِسَالَةٍ أَلَّفَهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ أَعْنِي

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شدم بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان اعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْأَمِيرُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ الصَّنْعَانِيُّ اَلنَّاسُ فِي الْمُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُ الْأَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِي بِأَكْلِ اللَّحْمِ الْقَلِيلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ إِلَّا الْكَثِيرُ وَكَذَا الْجِمَاعُ وَ

بعضی از آنها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضی از آنها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

غَيْرُهُ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

الْمُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ كَشَارِبِ الْقَهْوَةِ

مباحات ست بعضی از آنها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از آنها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ اسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُودٌ وَيُكَنَّى بِشَيْخِ أَحْمَدَ بْنِ تَامِرٍ

نقل کرده شده است از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود است و کنیت کرده میشود بشیخ احمد تامر

الْعِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوخِ بَادِيَةِ الْعِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ الْبُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ أَوْقَاتِ الْيَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ فِنْجَانًا أَوْ أَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنَّى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاله یا بیشتر از ان و بود که آرزو میداشت

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِأَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيدَةً عَنْ وَطَنِهِ فَقَوْلُهُ لَوْ كُنْتُ

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چرا که بتحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر بودم

أَشْرَبُ الْقِشْرِيَّةَ فَلَا أَشْرَبُ الْمَاءَ وَذَكَرَ الْفَقِيرُ عَنْ رَجُلٍ أَيْضًا قَالَ إِنِّي دَخَلْتُ

می نوشیدم قهوهٔ قشریه را پس نے نوشیدم آب را و ذکر کرد یک فقیر از مردے نیز گفت که بتحقیق داخل شدم

الْيَمَنَ وَصَاحَبْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

در یمن و مصاحب شدم مردی را از اہل مدینه مدینه پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ سَاكِنَ الْيَمَنِ وَاسْمُهُ السَّيِّدُ مُصْطَفَى الْمَدَنِيُّ وَكَانَ يَشْرَبُ

وسلم باشنده یمن و نامش سید مصطفی ست باشنده مدینه و بود که می نوشید

الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ كُلَّ يَوْمٍ بِقَدْرِ رِطْلٍ وَنِصْفٍ بِالْبَغْدَادِ وَقَوْلُهُ مَا شَرِبْتُ

قهوهٔ پوست بن هر روز باندازهٔ یک و نیم رطل بغدادی و قول او نه نوشیدم

الْمَاءَ مُدَّةَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَكَانَ عُمْرُهُ يَبْلُغُ مِنَ السِّنِينَ خَمْسَةً وَثَمَانِينَ

آب را از مدت سی سال و بود عمرش که رسیده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يَكْتَفِي بِالْقَهْوَةِ الْقِشْرِيَّةِ كُلَّمَا عَطِشَ يَشْرَبُ الْقَهْوَةَ الْقِشْرِيَّةَ وَكَذَا

اکتفا می کرد بقهوهٔ قشریه هرگاه تشنه می شد می نوشید قهوهٔ پوست بن را و همچنان

سَائِرَ الْحَلَاوَاتِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ شُرْبَهُ عَبَثٌ وَالْعَبَثُ حَرَامٌ قُلْتُ قَالَ

همه شیرینیها پس اگر بگوئی که بتحقیق نوشیدن وی عبث است و عبث حرام است گویم گفت

الْمُنَاوِيُّ وَالْعَبَثُ ارْتِكَابُ أَمْرٍ غَيْرِ مَعْلُومِ الْفَائِدَةِ وَقِيلَ هُوَ الِاشْتِغَالُ

مناوی و عبث اختیار کردن چیزے ست که فائدهٔ او معلوم نباشد و گفته شده که آن باز ماندن

عَمَّا بِهِ النَّفْعُ بِمَا لَا يَنْفَعُ وَقِيلَ أَنْ يَخْتَلِطَ بِعَمَلِهِ لَعِبٌ وَقَالُوا مَا لَيْسَ فِيهِ

از آنچه که بوی نفع ست بآنچه نفع نمی کند و گفته شده اینکه بیامیزد بعمل او بازیے و گفته اند برای آنچه که نیست در آن

غَرَضٌ صَحِيحٌ انْتَهَى وَلَا يَخْفَى أَنَّ شَارِبَ هٰذَا الدُّخَانِ لَهُ غَرَضٌ صَحِيحٌ

غرض صحیح آخر شد و پوشیده نیست که نوشندهٔ این دخان مر او را غرض ست صحیح

كَمَا قَرَّرْنَاهُ سَابِقًا نَعَمْ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ وَلَا لَهُ غَرَضٌ فِي اسْتِعْمَالِهِ يَكُونُ

چنانکه تقریر کردیم او را سابق آری کسے که نمی شناسد آنرا و نیست مر او را غرض در استعمالش می باشد

عَبَثًا فِي حَقِّهِ لٰكِنَّهُ لَا يَحْرُمُ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَهُوَ نَظِيرُ صَاحِبِ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاوِيَّةِ

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیراو و آن مانند صاحب تلخهٔ صفراوی ست که

يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ عَنِ الْعَسَلِ وَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يُسَاعِدَهُ طَبْعُهُ عَلَى اسْتِعْمَالِهِ وَلَا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه موافقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يَحْرُمُ بِذٰلِكَ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَلَا يُعَدُّ الْغَيْرُ عَابِثًا بِاسْتِعْمَالِهِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّهُ

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیراو و شمار کرده نمی شود غیراو عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی که تحقیق آن

خَبِيثٌ لِأَنَّ رَائِحَتَهُ تَسْتَخْبِثُهُ الطَّبَائِعُ السَّلِيمَةُ وَتَتَنَفَّرُ مِنْهُ وَقَدْ يَحْصُلُ

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند ازان و گاه حاصل می شود

عَنْ رَائِحَتِهِ صُدَاعٌ قُلْتُ نَعَمْ وَلٰكِنَّ مَا هُوَ بِأَخْبَثَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ وَ

از بوی وی درد سر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بوی از گندنا و

الثُّومِ وَالْبَصَلِ وَالْحِلْتِيتِ فَهٰذِهِ الْأَشْيَاءُ مُبَاحَةٌ قَطْعًا ثُمَّ إِنَّ هٰذَا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقینًا باز البته این

الِاسْتِخْبَاثَ فِي حَقِّ مَنْ لَا يَسْتَعْمِلُهُ لِعَدَمِ شُرْبِهِ وَعَدَمِ الْمُمَاسَّةِ لِقُرْبِهِ

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وَأَمَّا شَارِبُهُ فَيَرَاهُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ كَمَا أَنَّ الْبَقَّالَ الَّذِي يُبَاشِرُ الْكُرَّاثَ

و اما نوشندهٔ آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشر می شود گندنا را

نَدْعًا وَبَيْعًا وَشِرَاءً لَا يَعُدُّهَا مِنَ الْخَبَائِثِ وَلَا يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ مِنْهَا فَإِنْ قُلْتَ

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او ازان پس اگر گوئی که

قَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ فَهٰذَا مِنَ الْخَبَائِثِ قُلْتُ بِهٰذِهِ

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر اوشان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم باین

الْآيَةِ اسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ كَابْنِ حَجَرٍ وَالْقَاضِي حُسَيْنٍ وَلَا يَزَالُ

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النّاظرون يستدلّون بها في امثال هذه المحلّات وهو وهم متابعة

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانندهای این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند از

النّاظرون قصّروا عن تحقيق معنى الاية وتحقيقه انّ الله تعالى لم يفصّل

بینندگان و قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نکرد

في الاية الخبائث والطّيّبات ولم يحرّمها بهذه الاية بل حكم تعالى

در آیت پلیدها و پاکیزه ها را و حرام نکرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بانّه يجد اهل التّورية والانجيل محمّدا صلّى الله عليه وسلّم مكتوبا

باینکه البته می یابند صاحبان توریة و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عندهم في الكتابين موصوفا بصفة انّه يحلّ لهم الطّيّبات ويحرّم

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام می کند

الخبائث فاذا كلّ ما احلّه صلّى الله عليه وسلّم فهو من الطّيّبات وما

خبائث را پس این وقت همه آنچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات است و آنچه

حرّمه فهو من الخبائث فالمراد انّ الطّيّب والخبيث شرعيّان فالخمر

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث است پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

من الخبائث مع انّ العرب كانوا يطيّبونها وهم اهل الطّبائع السّليمة

از جمله خبائث است با وجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بل كانوا يسمّونها طابة والزّنا والخمر طيّبين وهما شرعا من الخبائث

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

والكرّاث من الخبائث عند الطّبائع مع انّ النّبيّ صلّى الله عليه واله

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها با وجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلّم جعلها من الطّيّبات والمسك والعنبر من الطّيّبات والمغصوبان

وسلم گردانید آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

ای قوله تعالی ... علیهم الخبائث ۱۲

ای تفصیل الطیبات والخبائث

مستفاد من بیان

الخامس ۱۲

المسکر ... المغصوبان ۱۲

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيْثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُوْلُ السَّلِيْمَةُ
از خبيثها اند پس نمی شناسد خبيث و طيب را مگر شارع نه عقلهای سليم
وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وطبيعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طيبات چيزيست که حلال کرد آنرا پيغمبر صلی الله عليه وسلم
فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوْسُ طَيِّبًا يُسَمّٰى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ
پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طيب ناميده شود طيب در عرف و بتحقيق تفسير کردند قدما طيب را به حلال
وَالْخَبِيْثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيْرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيْفَةِ وَأَخْرَجَ ابْنُ
و خبيث را به حرام چنانکه بيان کردند آنرا علمای تفسير در آيت شريف و روايت کرد ابن
الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ
منذر از ابن جريج در تفسير قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طيبات را يعنی حلال
وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ
و روايت کرد ابن جرير و ابن حاتم و بيهقی در سنن خود از عبد الله بن عباس رضی
اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالٰى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيْرِ وَ
الله عنهما در قول او تعالی و حرام ميکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و
الرِّبَا انْتَهٰى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
زنا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه بتحقيق اين درخت دانسته نشد که بتحقيق پيغمبر صلی
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلٰى تَحْرِيْمِهَا دَلِيْلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا
الله عليه وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نکرد بر حرمت آن دليلی يقينی و نه دليلی ظنی و نه
قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِيْنَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقٰى لَهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ
قياس مجتهدين پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طيبات
بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يُمَهِّدُ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُوْلُ الْقُرْآنُ نَزَلَ
باعتبار اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسی که تقرير می کند استدلال را بآيت و می گويد که قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وآنچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب است

ولا يعلم ان العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فانا اتعجب

ونمی داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفته لمعانيها ولما ورد

از کسیکه بدست می آرد استدلال را با آیات بدون شناختن وی برای معانی آیات وبرای آنچه وارد شده

فيه ولا اظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فان قلت قال المحرم اعني الشيخ محمد

دران چیز وگمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بآن استدلال را اگر گوئی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حيوة السندي ان الدخان متولد من النار وقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده است از آتش وحال آنکه بتحقیق فرموده پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم ان الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه وآله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را وآتش طعام کافران است در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

ای الدخان ١٢

که بد قرار است پس آن حرام است گویم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن وشرم می کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم وحرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود ومشک

والعنبر والتبخر بهما وقد ثبت ان الطيب مما حبب الى المختار و

وعنبر وبخور گرفتن بآن هر دو وبتحقیق ثابت شده که البته طیب آن چیزی است که دوست داشته شده است

هذه الاشياء يطيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب انه

واین اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جمله آنها است دخان او نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستكرها

جزء آتش است وحدیث لم یطعمنا نارا آه فرمود صلی الله علیه وسلم در حالیکه کروه داشته اند

أكل الطعام الحار مع أنه لم يحرم بذلك فإن قلت قال المحرمون

خوردن طعام گرم را باوجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نکرده آن خوردن بسبب این حرارت پس اگر گوئی گفتند محرمون

فيه إضرار بالعقل وتقبيح لصورة شاربه وفي الحديث إن الله خلق

که در دخان ضرر رسانیدن بعقل و زشت کردن ست برای صورت نوشنده دخان و در حدیث است که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدم على صورته أي صورة آدم ولا يجوز عود الضمير إليه تعالى لأنه

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چرا که البته

لا يطلق عليه الصورة لأن أسماءه توقيفية ولا يقال قد أطلقها

اطلاق کرده نمی شود بخدای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

الله تعالى على نفسه لأنه استدلال بمحل النزاع كما لا يخفى وقد ورد في

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چرا که این استدلال ست بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الحديث دفع السعال احترازا من قبح الصورة قلت الإضرار بالعقل

حدیث دور کردن سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن بعقل

لم يقل أحد من الأطباء ولا من أهل التجارب والتجربة أحد مواد البرهان

نه گفت آن را کسی از طبیبان و نه از صاحبان تجربه و تجربه یکی از ماده های دلیل ست

كما علم في علم الميزان وقد تقدم تقرير ذلك وإنما تقبيح الصورة فيه

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

باعتبار أن الشارب يفتح فاه ويخرج الدخان من أنفه ولا يخفى أن هذا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

ليس تقبيحا ولا يوجب تحريما ومثل ذلك يقع عند أكل الطعام وغيره

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و جز آن و

عند الاستصعاد وإنما نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن التثاؤب

نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از فیلگون کردن بلا ارادہ

[Margin notes, partly legible:] ای الضمیر … / نامهای او تعالی … / از شارع منقول … / اطلاق بسوی … / صورت … / بخدای تعالی … / ای شارب … / الدخان … / ای سالار … / فی الحدیث … / کذا فی الصحاح … / … ۱۲

قَالَ فِي الْوَاشِمَاتِ الْمُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ أَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند و بتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غَيْرِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَأَمَّا هٰذَا أَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيرَ فِيهِ

سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر در آن

لِخَلْقِ اللهِ تَعَالَى وَقَالَ الْمُحَرِّمُونَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ النَّهْيُ عَنِ الصَّلَاةِ

برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از نماز

احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْنَا الْمَعْرُوفُ فِي الْحَدِيثِ الْأَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم است به بند کردن دهن نزد

التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعِهِ مَا اسْتَطَاعَ لِأَنَّ خِلَافَ ذٰلِكَ يُحِبُّهُ

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا

الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيثِ وَلَمْ أَجِدْ فِي النَّتْنِ أَيِ التَّنْبَاكُو

شیطان و می خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث است و نه یافتم در تنتن اسم تنباکو

حَدِيثًا فَإِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ الْمُحَرِّمُونَ فِيهِ رَائِحَةٌ كَرِيهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ

حدیثی را پس اگر بگوی بتحقیق گفتند حرمون در ان دخان بوی بد است و بتحقیق فرموده پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی

رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ شَارِبِهِ أَوْ عِنْدَكُمْ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بِأَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وَقَدْ سَلَفَ أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيمًا وَإِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غَشَيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

بِرَائِحَتِهَا الْمَلٰئِكَةَ وَالْمُؤْمِنِيْنَ وَهٰكَذَا نَقُوْلُ لَا يَقْرَبَنَّ شَارِبُ التُّتُنِ

به بوی خود فرشته‌ها را و مسلمانان را و همچنان می‌گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکو حقه

الَّذِيْ لَهٗ رَائِحَةٌ خَبِيْثَةٌ فِي الْمَسَاجِدِ وَالتَّنْبَاكُ فِيْهِ اَنْوَاعٌ نَوْعٌ لَا رَائِحَةَ

مر او را بوی پلید است در مسجدها و تنباکو در ان چند اقسام اند قسمی ست که نیست بوی

فِيْهِ لَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ دُخُوْلُ بَيْتِ اللّٰهِ وَلَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ الْجَمَاعَاتُ وَمِنْهُ قَبِيْحُ

دران حرام نمی‌شود بروی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی‌شود بروی جماعتها و بعضی ازان زشت

الرَّائِحَةِ يُمْنَعُ مُسْتَعْمِلُهٗ عَنْهَا وَاَمَّا قَوْلُهٗ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ

بوست که باز داشته می‌شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را

فَذٰلِكَ فِيْمَا يُتَقَرَّبُ بِهٖ اِلَيْهِ وَشُرْبُ هٰذَا الدُّخَانِ لَيْسَ بِقُرْبَةٍ اِنَّمَا هُوَ

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی به خدا جز این نیست که او

مُبَاحٌ اِسْتِعْمَالُهٗ لِنَفْسِهٖ طَلَبًا لِرَاحَتِهَا وَاَمَّا ذِكْرُ حَدِيْثِ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ

مباح ست استعمال او برای ذات از جهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه ست

لَا يَقْبَلُ اِلَّا الطَّيِّبَ فَهُوَ وَضْعٌ لِلْحَدِيْثِ فِيْ غَيْرِ مَحَلِّهٖ اَمَّا اَوَّلًا فَلِمَا عَرَفْتَ

قبول نمی‌کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

اَنَّ هٰذَا التَّنْبَاكَ لَا يُسَمّٰى خَبِيْثًا شَرْعًا فَاِنَّهٗ اِسْمٌ لِلْحَرَامِ وَلَا لُغَةً وَمَا هُوَ

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی‌شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام ست مر محرّم را و نه از روی لغت و نیست آن

اِلَّا مِثْلُ مَا لَهٗ السَّبْخَةُ الَّتِيْ تَعَافُهَا الْمُتَرَفُوْنَ وَمَنْ لَّمْ يَكُنْ يَعْتَادُهَا

مگر مانند چیزی که مر او راست نمکینی که کراهت می‌دانند آنرا توانگران و کسی که نیست عادت می‌کند آنرا

وَقَدْ اَكَلَ سَيِّدُ الطَّيِّبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ عَافَ اَكْلَ الضَّبِّ

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی اللہ علیہ وسلم و بتحقیق کراهت داشت خوردن گوه را

وَاُكِلَ بِحَضْرَتِهٖ مَنْ لَا يَعَافُهٗ وَاَمَّا ثَانِيًا فَاِنَّ قَوْلَهٗ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و خورد روبروی آن حضرت کسی که کراهت نه پنداشت آنرا و اما دوم پس البته قول آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم که

لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا وَرَدَ فِي سِيَاقِ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ وَشَارِبُ التُّتُنِ لَا يَعُدُّهُ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی و نوشنده تنباکو نمی انگارد آنرا

قُرْبَةً كَمَا عَرَفْتَ وَاَمَّا ثَالِثًا فَالْمُرَادُ مِنَ الطَّيِّبِ فِي الْحَدِيْثِ هُوَ الْحَلَالُ فَاِنَّهُ

عبادت چنانکه شناختی و اما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال ست پس تحقیق

اَخْرَجَ اَحْمَدُ وَمُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ حَاتِمٍ مِنْ حَدِيْثِ

روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث

اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا اَيُّهَا

ابی هریره رضی الله عنه گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای

النَّاسُ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا وَاَمَرَ الْمُؤْمِنِيْنَ بِمَا اَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِيْنَ

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را بآنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فَقَالَ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُلُوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوْا صَالِحًا ثُمَّ ذَكَرَ

پس فرمود اے آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرَّجُلَ يُطِيْلُ سَفَرَهُ اَشْعَثَ اَغْبَرَ وَمَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ

مردی را که دراز کند سفر خود را در حالے که ژولیده موی ست غبار آلوده و طعام و شرابش حرام ست و پوشاکش

حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ يَمُدُّ يَدَهُ اِلَى السَّمَاءِ يَقُوْلُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ فَاَنّٰى

حرام ست و خورش کرده شد به حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يُسْتَجَابُ لَهُ لِذٰلِكَ فَالْحَدِيْثُ اِخْبَارٌ بِاَنَّ الطَّيِّبَ هُوَ الْحَلَالُ وَاِذَا

قبول کرده شود مر او را بآن سبب پس حدیث اخبار ست باینکه البته طیب آن حلال ست و چون

عَرَفْتَ هٰذَا الَّذِيْ تَتَبَّعْنَاهُ وَاَنَّ اَدِلَّةَ الْمُحَرِّمِيْنَ غَيْرُ نَاهِضَةٍ عَلٰى مُدَّعَاهُمْ

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و تحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود ایشان

تَبَيَّنَ لَكَ اَنَّ هٰذَا الدُّخَانَ الْمَذْكُوْرَ فِي صَدْرِ السُّؤَالِ مِنَ الْمُبَاحَاتِ

ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحات ست

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث

حلال ست وشناختی که بتحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن و آنرا که حلال

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدا تعالے می فرماید و مگوئید مر آنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس بتحقیق من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته هست او را خدا حلال بالاصالة

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

و ثابت کردم که بتحقیق قائم نکرد محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرج کنندگان

أَمْوَالَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ ذٰلِكَ لَيْسَ كَدَأْبِ السَّائِرِينَ إِلَى اللهِ بَلِ الْمُؤْمِنُ

مالهای خود را در آن خان بتحقیق آن نیست طریقهٔ سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التَّقِيُّ يَحْرِصُ عَلَى الْإِنْفَاقِ أَوْقَاتِهِ وَأَمْوَالِهِ فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى مَوْلَاهُ وَيَزِيدُهُ

پرهیزگار رغبت می کند بر خرج کردن اوقات خود و مالها خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

مِنْ تَقْوَاهُ وَيَتَّخِذُ مِنَ الْمُبَاحَاتِ قَدْرَ مَا يُعِينُهُ عَلَى الطَّاعَاتِ فَالْإِفْرَاطُ

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح بآنقدر که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

فِي الْاِشْتِغَالِ بِهَا فَاعِلُهُ مَذْمُومٌ كَمَا أَنَّ الْمُفَرِّطَ فِي تَرْكِ مَا حَرَّمَ اللهُ

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

مَلُومٌ وَخَيْرُ الْأُمُورِ السَّائِقَاتُ إِلَى الْهُدٰى وَشَرُّ الْأُمُورِ الْمَذْمُومَاتُ

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

الْمُحْدَثَاتُ الْبِدَائِعُ وَقَدْ كَانَ مَنْ لَهُ ابْتِغَاءُ نَبِيِّنَا خَيْرِ الْبَشَرِ صَلَّى اللهُ

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنَامُ وَيَقُومُ وَيُفْطِرُ وَيَصُومُ وَيَنْكِحُ النِّسَاءَ كَمَا قَالَ ذٰلِكَ

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حِينَ بَلَغَهُ أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادُوا تَرْكَ الْمَنَامِ وَبَعْضُهُمْ أَرَادُوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مُدَاوَمَةَ الصِّيَامِ وَآخَرُ أَرَادُوا الْاِنْقِطَاعَ عَنِ النِّكَاحِ وَالتَّبَتُّلَ وَ

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی را از خلق و

لْنَقْتَصِرْ عَلٰى هٰذَا الْمِقْدَارِ مِنَ الْمَقَالِ فِي جَوَابِ السُّؤَالِ وَاللهَ نَسْأَلُ

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم

الثَّبَاتَ عَلٰى مَا يَرْتَضِيهِ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

اتفقوا على وجوب الفرار من محل العذاب كبطن محسّر اسم

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جاے عذاب مانند بطن محسر که نام

وادٍ اهلك الله فيه اصحاب الفيل فاذا وجب الفرار من محل

میدانی ست که هلاک کرد خدا در ان میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جاے

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولى قال في مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از انچه که بسبب او عذاب ست بهتر ست گفته در مختصر

الاحياء انه عليه السلام كان يكره الطعام السخين ويقول الله

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالى لم يطعمنا نارا فهذا الدخان اولى بالترك فان قيل شرب الدخان

تعالے طعم نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولے ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

للتداوي جائز قلنا لا يجوز لقول ابن مسعود رضي الله عنه ما جعل

برای دوا جائز ست گوییم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانیده شده

شفاءكم فيما حرم عليكم قال ابن سينا لولا الدخان

صحت شما در انچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والغبار لعاش ابن آدم الف عام قال جالينوس اجتنبوا ثلثة وعليكم

و غبار هر آینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود

باربعة ولا حاجة لكم الى الطبيب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چهار چیز و نیست حاجت مر شما را بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدسم والحلو والطيب والحمام وذكر في القانون ان جميع

و لازم گیرید بر خود چربی را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفيه نارية يسيرة قال بعض

اقسام دود خشک کننده است بسبب ذات زمین و در ان است قدری ست از آتش گفتند بعضے

الفضلاء فاذا كان جميع اصناف الدخان مجففا او من هذا الدخان

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مجففا للرطوبات البدنية فيؤدي الى حصول الامراض الكثيرة فلا

تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يجوز استعماله وذكر في نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام

جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام است

وحرمة شرب الدخان قد ثبتت عن كثير من اكابر العصر المعتمدين في

و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در

الحجاز واليمن ومصر والروم وقد الفوا في ذلك رسائل انتهى من

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند دران رسالها را آخر شد از

تصنيف المخدوم عبد الواحد ~ تمت

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله الذي انزل الشرائع والاحكام و

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصلوة على النبي الامي الذي فصل بين الحلال والحرام وعلى

رحمت کامله نازل باد به پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و به

آله الذين امر ان يتمسك بهم الانام واصحابه الذين اوجب اقتداءهم

اولاد وے آنانکه حکم کرد خدا اینکه چنگ گیرد بآنها خلق و به یاران وے آنانکه واجب کرد خدا پیروی آنها

على الخواص والعوام وبعد فقد وصلت القيمة الكريمة الرفيعة

به خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمهٔ بزرگ

الشان في حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

وَالاَعْصَابِ بَلْ غَايَتُهُ مَا يَعْرِضُ لِمَنْ يَبْتَدِئُ بِاَكْلِهِ لِمَرَارَةِ طَعْمِهِ وَحِدَّةِ

و نرمانهارا بلکه نهایت انچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او و تیزی

رِيحِهِ وَحَرَاقَةِ جِرْمِهِ بَعْضُ الحَالَاتِ كَالتَّهَوُّعِ وَالغَثَيَانِ وَكَذَا

بوی او و سوزش جرم او بعضی حالها مانند تهوع و غثیان و همچنان

قَدْ يَعْرِضُ بَعْضُهَا لِمَنْ يُدَاوِمُ اِذَا اَكَلَهُ عَلَى خُلُوِّ المَعِدَةِ وَهٰذَا اليَسِيرُ

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مر کسی را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا ابر خالی بودن معده و این نسبتا

بِالاِفْتَارِ كَمَا سَيَظْهَرُ عِنْدَ بَيَانِ حَقِيقَتِهِ فَانْتَظِرْ فَاِنْ قِيلَ ذُكِرَ فِي كُتُبِ

افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس انتظار کن پس اگر گفته شود که گفته شده در کتابهای

الطِّبِّ اَنَّهُ سَمٌّ وَاسْتِعْمَالُهُ فِي الشَّرْعِ مُحَرَّمٌ قُلْنَا سَمِّيَّتُهُ القِسْمِ الَّذِي

طب که بتحقیق تنباکو زهر ست و استعمال زهر در شرع بعیت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی که

تَعَارَفَ فِي بِلَادِنَا اَكْلُهُ غَيْرُ مُسَلَّمٍ وَاِنْ سُلِّمَتْ فَاَكْلُ السَّمِّ القَلِيلِ

مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست و اگر تسلیم کرده شود سمیت پس خوردن زهر اندک

بِحَيْثُ يَخْرُجُ لِقِلَّتِهِ عَنِ المَضَرَّةِ وَيَتَرَتَّبُ عَلَيْهِ المَنَافِعُ الكَثِيرَةُ

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بیشتر

مِثْلُ اِصْلَاحِ الهَوَاءِ وَدَفْعِ الوَبَاءِ وَغَيْرِهِمَا كَمَا سَنَنْقُلُ عَنِ الكُتُبِ

مانند اصلاح هوا و دفع و با و سوای این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل می کنیم از کتابهای

الطِّبِّيَّةِ الشَّهِيرَةِ غَيْرُ حَرَامٍ كَالزَّعْفَرَانِ فَاِنَّ الاَطِبَّاءَ صَرَّحُوا بِاَنَّ

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کردند باینکه

قَدْرَ ثَلٰثَةِ دَرَاهِمَ مِنْهُ قَاتِلٌ بِالتَّفْرِيحِ المُفْرِطِ وَجَوَازُ اَكْلِ السَّمِّ

مقدار سه درهم از زعفران کشنده ست بسبب خوش کردن زیاده و جواز خوردن زهر

القَلِيلِ مُصَرَّحٌ فِي كُتُبِ الفِقْهِ قَالَ فِي مَطَالِبِ المُؤْمِنِينَ فِي فَصْلِ

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفته در مطالب المومنین در فصل

مالا یوکل من غیر الحیوان ناقلا عن الاحیاء واما السم اذا خرج

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان درحالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون آید

عن کونه مضرا لقلته او تخمیره فلا یحرم واما الحکم بحرمة

از بودنش مضر بسبب قلت او یا تخمیر کردن وی پس حرام نمی شود واما حکم به حرمت

سعوطه فلست اظن امکان ان ینهض علیها شبهة سخیفة

ریختن او در بینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فضلا عن حجة قویة کانت او ضعیفة فان سعوطه لیس

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق ریختن او در بینی نیست

بمسکر ولا مفتر ولا مخدر ولا مضر ولیس فی النباتات سوی هذه

مسکر و نه مفتر و نیست مخدر و نه مضر و نیست در گیاه ها جز این

الامور جهة الحرمة کما لا یخفی علی احد من فقهاء هذه الامة

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فکیف یکون ممنوعا بل حراما مقطوعا وبالجملة فان کان لهم

پس چگونه باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر اوشان را

علی هذه الدعوی تمسک فعلیهم بالبیان وعلینا تسلیمه

برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر اوشان بیان کردن و بر ماست تسلیم آن

او رده بالبرهان واما الحکم بحرمة جذب دخانه فاقول

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

بعض التفصیل فی بیانه واقول ان اساتذتنا الکرام الذین هم

بعضی تفصیل را در بیان او و می گویم که تحقیق استاذهای ما بزرگ آنانکه اوشان

من المشائخ النقشبندیة العظام یرون جذب دخان التنباک

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

ای لا یحرم اکل التنباک ۱۲

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُونَ عَلَى جَاذِبِيهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لٰكِنَّ

در نهایت قباحت او و حکم میکنند بر کشنده اش به سخت زشتی لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُونَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزی ست که ثابت شده بدلیلهای شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُولُ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَتِ

اهل کشف و بکراهت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا وَاَخَذَ كُلُّ

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفته هر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ اِنَّهٗ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذهب را پس گفت بعضی او شان که تحقیق او حرام ست بلاشبه و خواهش کردند بعضی او شان

اِلٰى اَنَّهٗ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِاَنَّهٗ مَكْرُوهٌ وَالْاَظْهَرُ

بسوی اینکه تحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی او شان باینکه تحقیق او مکروه ست و ظاهر ترین

مَا قَالُوهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهٖ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا نُقِلَ

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده مشهود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا الدُّخَانُ حَرَامٌ وَاَقَامَ الْاَدِلَّةَ اَيْضًا عَلٰى حُرْمَتِهَا

از تاتارخانیه و غیر آن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

مِنْهَا اَنَّهٗ وَاِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهٖ مُسْكِرًا لٰكِنْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهٖ مُفْتِرًا

بعضی از ان ادله آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وَكُلُّ مُفْتِرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِيْ

و هر مفتر حرام ست بنابر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو که

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوثُهٗ بِدِمَشْقَ فِي سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْاَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یکهزار و پانزده هجری

له ای القول بالکراهة ۱۲

قوله النجم الغزی الشافعی ۱۲

يَدَّعِي شَارِبُهَا أَنَّهُ لَا يُسْكِرُ وَإِنْ سُلِّمَ لَهُ فَإِنَّهُ مُفَتِّرٌ وَهُوَ حَرَامٌ لِحَدِيثِ

دعوی می کند نوشنده او که تحقیق او سکر نمی آرد و اگر تسلیم کرده شود مراورا پس بتحقیق او مفتر هست و او حرام هست بسبب حدیث

أَحْمَدَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

امام احمد از ام سلمه رضی الله عنها گفت منع فرمود پیغمبر خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفَتِّرٍ وَمِنْهَا أَنَّ هٰذَا الْفِعْلَ لَيْسَ

علیه وآله وسلم از هر مست کننده و سست کننده و بعضی از انها آنست که تحقیق این فعل نیست

فِيهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ أَوْ دِينِيَّةٌ وَكُلُّ فِعْلٍ هٰذَا شَأْنُهُ فَهُوَ إِمَّا عَبَثٌ

دران فائده دنیا یا دین و هر فعلی که این شان اوست پس او یا بی فائده است

أَوْ لَعِبٌ أَوْ لَهْوٌ وَكُلُّهَا حَرَامٌ لِأَنَّهَا لَمْ تُذْكَرْ فِي الْقُرْآنِ الْمُعَظَّمِ إِلَّا

یا بازی کردن ست و همه اینها حرام اند چرا که بتحقیق اینها ذکر نشدند در قرآن بزرگ مگر

عَلَى طَرِيقِ الذَّمِّ قَالَ اللهُ تَعَالَى أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَقَالَ

بر طور مذمت فرمود خدای تعالی آیا پس گمان کردید جز این نیست که پیدا کردیم شما را بی فائده و فرمود

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

و چون ندا کنید بسوی نماز تمسخر و بازی گیرند آنرا این بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمی

يَعْقِلُونَ وَقَالَ قَالُوا إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكٰفِرِينَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

فهمند و فرمود گویند که بتحقیق خدا حرام ساخته است این هر دو را بر کافران آنانکه گرفته اند

دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كُلُّ لَعِبِ ابْنِ

دین خود را بازی و لهو و فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر بازی پسر

آدَمَ بَاطِلٌ إِلَّا ثَلٰثَةٌ مُلَاعَبَةُ الرَّجُلِ مَعَ أَهْلِهِ وَتَأْدِيبُهُ لِفَرَسِهِ وَ

آدم باطل ست مگر سه بازی کردن مرد با زوجه خود و ادب دادنش مر اسپ خود را و

مُنَاضَلَتُهُ بِقَوْسِهِ وَأَيْضًا حُرْمَةُ كُلِّ لَعِبٍ مُصَرَّحَةٌ فِي كُتُبِ الْفِقْهِ

تیراندازی کردنش بکمان خود و نیز حرمت هر بازی بیان کرده شده در کتابهای فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوی حمادیه و نصاب الاحتساب و سوای این هردو و بعضی ازان ادله اینست که بتحقیق مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والقتام لعاش

دخان گزند رساننده است آدمی را گفت ابن سینا اگر نمی بود دخان و غبار هرآینه زندگی میکرد

ابن آدم الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمی هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است و بعضی ازانها اینکه بتحقیق اصل دود

الخشبة والنار لكونها اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده باجزای از آتش

فهو من حيث اجزائها النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او برای قول الله تعالی بتحقیق آنانکه

يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

میخورند مالهاے یتیمان از روی ستم جز این نیست که می خورند در شکمهای خود آتش را پس دلالت کرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آیت بر حرمت آتش پس حرام می شود دخان که حاصل است از آتش و بعضے ازانها اینست که بتحقیق او تعالی گردانید

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

ازانچه که عذاب می کنند جائی که فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب

رسوائی و عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روزی که بیارد آسمان دودی ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صاف

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها ان

در بودن دخان عذاب وانچه بسبب او تعذیب است حرام می شود استعمال او و بعضی ازانها اینست

فيه إسراف لمال الذي به قوام الإنسان وهو حرام منهي عنه في
دران خرج کردن مالیست که بسبب ان قوام آدمی ست وآن اسراف حرام ست منع کرده شد از ان در
القرآن ومن ذهب الى حله فهو ايضا تشبث بالروايات الفقهية
قرآن وکسیکه رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی
مثل ما قال السيد احمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الاشباه
مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه
والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الاول حيث قال
ونظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت
المائن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى
مصنف وگیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود ازان حلت نوشیدن دخان آخر شد
وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن
وگفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شد از
التاتارخانية وغيرها انه ليست فيها رواية عن امامنا ابي حنيفة
تاتارخانیه وسوای آن بتحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابوحنیفه
لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ
تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست
ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والادلة المقامة
وما مطالبه می کنیم اوشان را بدلیل مقبول نزد علما ودلائل قائم کرده شده
على حرمته مردودة باسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن
بر حرمتش مردود اند همه ها وتفصیل کرد در رد کردن آنها نهایت تفصیل و
نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الاول
ذکر می کنیم پارهٔ کلام ضروری برای ترس درازی کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

وهي ان يعادة محكمة ۱۲ منه معلوم شود قال السيد ۱۲

ف یعنی اختیار کننده حلت شرب دخان ۱۲

إنّ المُفتِرَ هُوَ الَّذِي إذا شُرِبَ أحمَى الجَسَدَ وَصارَ فِيهِ فُتُورٌ وَهُوَ ضَعفٌ

اینکه مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کند بدن را و گردد در بدن فتور و او سستی ست

وَانكِسارٌ يُقالُ أفتَرَ الرَّجُلُ فَهُوَ مُفتِرٌ إذا ضَعُفَت جُفُونُهُ وَانكَسَرَ

و شکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و منکسر شود

طَرفُهُ كَذا فِي نِهايَةِ ابنِ الأثِيرِ وَمَجمَعِ البِحارِ وَشَرحِ المِشكوٰةِ لِمَولانا

طرف او چنان ست در نهایهٔ ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

عَلِيٍّ القارِي وَبَحرِ الجَواهِرِ وَغَيرِها مِن كُتُبِ اللُّغَةِ وَشُرُوحِ الحَدِيثِ

علی قاری و بحر الجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وَحُرمَةُ المُفتِرِ لِكَونِهِ مُورِثًا لِلخَدَرِ فِي الأطرافِ مُقَدِّمَةً لِلسُّكرِ

وحرمت مفتر بجهت بودن او سسته پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براسے مستی و

مُزِيلًا لِلعَقلِ قالَ الشَّيخُ جَلالُ الدِّينِ السُّيُوطِيُّ فِي مِرقاةِ الصُّعُودِ

دور کننده مر عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سُنَنِ أبِي داوُدَ فِي شَرحِ هٰذا الحَدِيثِ المُفتِرُ هُوَ شَرابُ الفُتُورِ

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست که باعث سستی

وَالخَدَرِ فِي الأطرافِ وَهُوَ مُقَدِّمَةُ السُّكرِ نَهَى عَن شُربِهِ لِئَلّا يَكُونَ

وسستی شود در دستها و پایها و او ابتدای مستی ست منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذَرِيعَةً إلى السُّكرِ وَيُحكَى أنَّ رَجُلًا مِنَ العَجَمِ قَدِمَ القاهِرَةَ وَطَلَبَ

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنة مصر و طلب کرد

دَلِيلًا عَلَى تَحرِيمِ الحَشِيشَةِ وَعَقَدَ لِذٰلِكَ مَجلِسًا حَضَرَهُ عُلَماءُ

دلیل را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلسی حاضر شدند آن مجلس را علمای

مِصرَ فاستَدَلَّ الحافِظُ زَينُ الدِّينِ العِراقِيُّ بِهٰذا الحَدِيثِ فَأعجَبَ

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

یعنی غوب میگوید ۱۲ یعنی دستها و پایها ۱۲ نوازنده مجدث ای نهی عن کل مسکر و مفتر ۱۲ الحشیشة هی ورق القنب نقل عن جامع الفتاوی وغیره ان من قال بحل البنج فهو زندیق مبتدع بل قال نجم الدین الزاهدی انه یکفر ویباح قتله واقتدار جهنه واجتمع المذاهب الاربعة على حرمته والحكم بوقوع طلاق من شربه ۱۲ كذا في الدر المختار وحاشيته ۱۲

الحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

حضار مجلس آخر شد وگفت مولانا علے قارے در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث در حالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از انچه سستی می آرد و دور می کند عقل را برای که بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت در حالیکه آن دور کردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوییم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس البته طبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن دخان را هرگز و کشند های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من آثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشندهای او

قطعا كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود مر بعض از ان را حالتی مشابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از طعام یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

وکشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ را ولیکن غشی سوای افتار است و اگر تسلیم کنیم

أنّا إفنادُ قلنا حصولُهُ مشروطٌ بجذبه في زمانٍ مخصوصٍ وهو

بتحقیق غشی اثارت گویم حصول افتار مشروط است به کشیدن دخان در زمانه معین و آن

وقتُ خلوّ المعدة أو على كيفيّةٍ مخصوصةٍ وهي القوّة والشدّة و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امتدادُ النفسِ زماناً طويلاً كما هو دأب بعض العوام والسوقيّة

کشیده شدن دم است زمانه دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

هٰهنا فيكون حراماً في حقّهم وأمّا عامّة جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان واما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفيّة فلا تحصل لهم تلك الحالة قطّ بل لا يوجد فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان بسبب کشیدن او

تغيّرٌ مّا فلا يحصل الإفتار في حقّهم فيصير كشرب المسكر غير الخمر

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

أقلّ من حدّ السكر وهو ليس بحرام كما هو مصرّح في عامّة كتب الفقه

که اندک است از مرتبه سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكون جذب دخان التنباك حراماً في حقّ عامّة جاذبيه بل في حقّ

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوء المباشرة بجذبه فإن قيل إنّ مداومة جذبه مكدّرٌ

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که بتحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواسّ فيكون حراماً أقول هذا خلاف التجربة والمشاهدة فإنّا

مر حواس را پس می باشد حرام گوییم این خلاف تجربه و مشاهده است پس بتحقیق ما

لا نشاهد في حواسّ المداومين بجذبه وغيرهم فرقاً ولا في حواسّهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

قبل الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوتا وان سلم كونه

پیش از عادت گرفتن بکشیدن او و بعد عادت گرفتن بوی فرقی و اگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدرا للحواس فلا نسلم حرمته لان الاطباء صرحوا بان مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت او را چراکه اطبا تصریح کردند باینکه همیشگی

الزعفران ايضا مكدر الحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست و جز آن و

يصرح احد من العلماء بحرمة اكله اصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکردند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز و گفت در رد کردن دلیل دوم

انا لا نسلم انه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

بتحقیق ما تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق نیست در کشیدن او فائده دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الاسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و مجربست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي الى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الاطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنها را صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فاذا كانت فيه امثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

او لعبا او لهوا وان سلمنا كونه من الاشياء الثلثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت و اگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکوره پس

نُسَلِّمُ اَنَّ كُلَّهَا حَرَامٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ بَلِ الْحَقُّ فِيْهَا التَّفْصِيْلُ بِاَنَّ

تسلیم نمی‌کنم اینکه بتحقیق همہ آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل ست باینکہ بتحقیق

بَعْضَ اللَّعِبِ مِمَّا اسْتَحْسَنَهُ الشَّارِعُ فَلَا يَبْعُدُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْدُوْبًا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده ست آنرا شارع پس دور نشود اینکه باشد مستحب

مِثْلُ السِّبَاحَةِ فِيْ حَقِّ الرِّجَالِ وَالْمِغْزَلِ فِيْ حَقِّ الْمَرْأَةِ قَالَ النَّبِيُّ

مانند شناوری در حق مردان و چرخه در حق زن فرمود پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السِّبَاحَةُ وَخَيْرُ لَهْوِ الْمَرْأَةِ الْمِغْزَلُ

صلی اللہ علیہ وسلم بهتر بازی مؤمن شناوری ست و بهتر بازی زن چرخه ست

كَذَا فِي الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلشَّيْخِ السُّيُوْطِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَبَعْضُهُ مُبَاحٌ

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه اللہ و بعضی ازان مباح ست

مِثْلُ لَعِبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از ایشان بعضی

كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْحَمَّادِيَّةِ فِيْ كِتَابِ الْاِسْتِحْسَانِ وَمِنْهَا مَا هُوَ

چنانکه تصریح کرده است بوے صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان و ازان

بَعْضُهُ مَكْرُوْهٌ كَاللَّعِبِ بِالشِّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَ الْبَعْضِ وَبَعْضُهُ

بعض او مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزدیک بعض و بعض او

حَرَامٌ كَلَعِبِهِ بِقِمَارٍ قَالَ فِيْ خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِيْ بَابِ الْمَسَائِلِ الْمَنْثُوْرَةِ

حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

نَاقِلًا عَنِ الْكَافِيْ وَيُكْرَهُ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

در حالیکه نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وَكُلِّ لَهْوٍ وَاِنْ قَامَرَ بِهَا فَهُوَ حَرَامٌ بِالْاِجْمَاعِ لِاَنَّهُ مَيْسِرٌ انْتَهٰى وَقَالَ

و هر بازی‌ها و اگر قمار کنند بآنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او بتحقیق میسر ست آخر شد و گفت

فِي تَكْمِلَةِ مَجْمَعِ الْبِحَارِ الْاِصْطِيَادُ مُبَاحٌ لِلْاِكْتِسَابِ وَالْحَاجَةِ وَ

در تکملہ مجمع البحار شکار کردن مباح ست برائے حاصل کردن و حاجت و

الْاِنْتِفَاعِ بِالْاَكْلِ وَمَكْرُوهٌ لِلَّهْوِ وَقِيلَ مُبَاحٌ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهَا انْتَهٰى

نفع گرفتن بخوردن و مکروه است برای بازی و بعضی گویند مباح ست و حرام ست برای غیر آنها آخر شد

وَمَا اسْتُدِلَّ بِالْاٰيَاتِ عَلٰى كَوْنِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ حَرَامًا فَغَيْرُ

وانچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست

صَحِيحٍ لِاَنَّ الْمَذْكُورَ عَلٰى سَبِيلِ الذَّمِّ فِيهَا الْعَبَثُ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى

صحیح چه تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست به نسبت بسوی

اللّٰهِ تَعَالٰى وَاتِّخَاذُ الصَّلٰوةِ وَالدِّينِ لَعِبًا وَلَهْوًا وَلَا يَخْفٰى عَلٰى مُتَّبِعِي

خدای تعالی و گرفتن نماز را و دین را بازیے و بازی و پوشیده نیست بر پیروان

الشَّرِيعَةِ الْبَيْضَاءِ بَلْ عَلٰى اَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ اَنَّ كَثِيرًا مِنَ الْاَفْعَالِ

شریعت روشن بلکه بر یکے از عاقلان اینکه بیشتر از فعلهاے

الْمُبَاحَةِ لَنَا بَلِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا كَالْاَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنِّكَاحِ يَكُونُ

مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن و نوشیدن و نکاح می باشد

بِالنِّسْبَةِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى مَذْمُومًا وَنَقْصًا عَظِيمًا وَكَذَا اَخْذُ مَا لَيْسَ مَحَلَّ

به نسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده و نقصان بزرگ و همچنان گرفتن انچه نیست جای

اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ كَالصَّلٰوةِ وَالدِّينِ لَهْوًا وَلَعِبًا مَذْمُومٌ لِوَضْعِ الشَّيْءِ

لهو و لعب مانند نماز و دین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی

فِي غَيْرِ مَوْضِعِهٖ فَلَا دَلَالَةَ لَهَا عَلٰى حُرْمَةِ نَفْسِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ بِالنِّسْبَةِ

در غیر مقام او پس نیست دلالت مر آیات را بر حرمت ذات عبث و لهو به نسبت

اِلَيْنَا وَكَذَا مَا اسْتُدِلَّ بِالْحَدِيثِ لِاَنَّ مَعْنٰى بَطَلَ ذَهَبَ ضِيَاعًا

بسوی ما و همچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه تحقیق معنے بطل آنست که رفت از روی ضائع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى

چنانکه در قاموس است پس می باشد باطل رونده از روی ضایع شدن و می باشد معنی

الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة الا

حدیث هر بازی ابن آدم ضایع ست نیست ثمر مراورا در دنیا و آخرت مگر

ثلثة فان له ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو لا

سه پس بتحقیق مراورا ثمر هست در آنها اگرچه هست صورت آنها صورت بازی پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون

دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد

مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال وقال

مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن باوجود قائم بودن احتمال مخالف و گفت

في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من الخشبات

در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبهای

المبتذلة والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان

خوار و پلیدیها و مانند آن هردو مضرست بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق

دخان هذا النبات ايضا مضرته مضرة محضة او غالبة على النفع

دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرف ست یا غالب ست بر نفع

كيف والاطباء مصرحون بفوائده العظيمة ومنافعه العميمة كما مر

چگونه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائده های بزرگ او و نفعهای بسیار او چنانکه گذشت

انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية لها

اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر مراورا

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل

پس نباشد حرام چراکه بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع ان سوق الآية لحرمة أكل أموال اليتمى للوعيد على
چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان است بجهت ترسانیدن بر
آكليها بالنار الموقدة التي تطلع على أحشائهم ولا دلالة لها على
خورندگان آنها باتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان ونیست دلالت مر آیت را بر
حرمة النار اصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لانا
حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش است [illegible]
نقول فحينئذ يرجع هذا الدليل الى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع
ما می گوئیم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل بسوی دلیلی که مذکور میشود بعد آن ونزدیک است که
رده وان سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية
رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوئیم که حرام آن آتش است سوزنده باقی
على صرافتها الحاقها بالسم واما النار التي تصغرت اجزاؤها و
بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر واما آتشی که خرد شدند اجزای او و
امتزجت بالاجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت
آمیزش یافتند با جزای گیاه و مرکب شدند بترکیب ناقص و دفع شد
مضرة الاحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة
مضرت سوزانیدن از آن آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست
وقال في رد الدليل الخامس ان الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب
وگفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب
عجيب عند كل اديب فانه سلط الهواء على قوم عاد وارسل
عجیب است نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد
على امة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور
بر امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و تصور نمی شود

عَنْ اَحَدٍ اَنْ يَحْكُمَ بِحُرْمَةِ هٰذِهِ الْاَشْيَاءِ وَقَالَ فِيْ رَدِّ الدَّلِيْلِ

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السَّادِسِ اَنَّ صَرْفَ الْمَالِ الْقَلِيْلِ لِجَلْبِ الْمَنَافِعِ الْكَثِيْرَةِ الْخَطِيْرَةِ

ششم که بتحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

الَّتِيْ عُمْدَتُهَا اِصْلَاحُ فَسَادِ الْهَوَاءِ الَّذِيْ لَهٗ دَخْلٌ عَظِيْمٌ فِيْ حِفْظِ

آنکه عمدۂ منافع اصلاح فساد هواست که مر اورا دخلیست عظیم در نگاهداشتن

الصِّحَّةِ الَّتِيْ يَعْتَنِيْ بِهَا الشَّرْعُ وَالْعَقْلُ غَايَةَ الْاِعْتِنَاءِ لَيْسَ بِاِسْرَافٍ

تندرستی که اهتمام می کند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عِنْدَ الْعُقَلَاءِ وَبَعْدَ رَدِّ اَدِلَّةِ الْحُرْمَةِ اَقَامَ هٰذَا الذَّاهِبُ حُجَجًا كَثِيْرَةً

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر

عَلٰی حِلِّهٖ مِنْهَا اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْيَاءِ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ مَشَائِخِنَا

به حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که بتحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الْحَنَفِيَّةِ كَمَا صَرَّحَ بِهٖ اَهْلُ الثَّبْتِ وَالتَّحْقِيْقِ مِنْ اَصْحَابِنَا قَالَ الْاِمَامُ

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفته امام

كَمَالُ الدِّيْنِ بْنُ الْهُمَامِ فِي الْفَصْلِ الثَّانِيْ مِنَ الْبَابِ الْاَوَّلِ مِنَ الْمَقَالَةِ

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثَّانِيَةِ مِنَ التَّحْرِيْرِ وَالْمُخْتَارُ اَنَّ الْاَصْلَ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ جُمْهُوْرِ الْحَنَفِيَّةِ

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که بتحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

وَالشَّافِعِيَّةِ وَلَقَدِ اسْتَبْعَدَ فَخْرُ الْاِسْلَامِ قَالَ لَا نَقُوْلُ بِهٰذَا فَاِنَّ

وشافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین بتحقیق

النَّاسَ لَمْ يُتْرَكُوْا سُدًى فِيْ شَيْءٍ مِنَ الزَّمَانِ وَاِنَّمَا هٰذَا بِنَاءٌ عَلٰی زَمَنِ

مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این معنی ست بر زمانه

له ای الذاهب الی حلها ۱۲

۴ ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء ۱۲

۵ ای بکون الاباحة اصلا فی الوضع ۱۲ تفسیر احمدی

سه ولو کان الاباحة اصلا لما کانوا بمهملین ثم مکلفین ۱۲ تفسیر احمدی

۶ ای کون المبیح اصلا والمحرم ناسخا بناء علی زمان الفترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل بعثة فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام بین الاشیاء المحرمة وبقی ما سوا المحرمات مباحا ۱۲ تفسیر احمدی

الفترة لاختلاف الشرائع و وقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنے عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم و لا مبيح و حاصله تقييده ذلك

بر آوردن با آنچه یافته نشد مراورا حرام کننده و نه مباح کننده حاصلش مقید کردن است آن

بزمان عدم الوثوق انتهى و هكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه و النظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا و قال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم ابن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل و دليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالے ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا و ابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی مارا بانکه پیدا کرده آنرا برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فثبتت الاباحة انتهت عبارة الحموي و في

مطلق کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه و النظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد تحقیق اباحت

اصل انتهى و في فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست که ابتدای کتاب الاستحسان اصل

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دهنهاے خودرا پس تحقیق دهنهای شما راههاے قرآن ست و در روایت بیهقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزه کنید دهنهاے خودرا بمسواک پس بتحقیق دهنها راههای قرآن ست همچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الْفُومِ وَالْبَصَلِ النَّيِّئِ

سیوطے در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهِ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کردند آن حضرت شهد را بر ذات خود هرگاه که خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْ فِيكَ رِيحُ الْمَغَافِيرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ

مطهرات اینکه یافته می شود از دهن شما بوے صمغها چنانکه ذکر کردند آنرا مفسران

مُفَصَّلًا فِي شَأْنِ نُزُولِ كَرِيمَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمهٔ ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچه حلال کرده است

لَكَ وَعَامَّةُ مُتَجَاذِبِيهِ يُوجَدُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مر ترا و اکثر کشندهٔ دخان یافته میشود از دهنهاے ایشان در بیشتر اوقات بوے

كَرِيهَةٌ فَيَكُونُ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ الْمُشْتَغِلِينَ بِجَذْبِهِ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروه و بعضی از انها اینکه بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدُّخَانُ مِنْ أُنُوفِهِمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَفِيهِ تَشْبِيهٌ بِأَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِينَ

دخان از بینی های ایشان و دهنهای ایشان و درین تشبیه ست بدوزخیان

يُهْلَكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْأَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ يَكُونُ

هلاک شوند در آخر زمانه از بدها بنا بر آنچه آمده است در حدیث که بتحقیق باشد

فِي آخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ يُقِيمُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

در آخر زمانه دود که پرکند زمین را برپا کند بر مردمان چهل روز

اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيْبُهُ كَهَيْأَةِ الزُّكَامِ وَاَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخِرَيْهِ وَ

اما مومن پس میرسد اورا مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

اُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِاَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوْهٌ فِي الْحَمَادِيَّةِ

و از هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در حمادیه نقل

مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيْرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ اَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست مرد را اینکه تراشد میانه

رَأْسِهٖ وَيُرْسِلَ شَعْرَهٗ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَفْتِلَهٗ فَاِنْ فَتَلَهٗ فَهُوَ مَكْرُوْهٌ لِاَنَّهٗ

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون تافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه بتحقیق

يَصِيْرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ اِنْتَهٰى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيْدِ

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن

وَالنُّحَاسِ لِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيْثِ اَنَّهُمَا حُلْيَةُ اَهْلِ النَّارِ فَيَكُوْنُ جَذْبُ

و مس بنابر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان است پس باشد کشیدن

دُخَانِ التَّنْبَاكِ مَكْرُوْهًا وَمِنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود

يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِيْنَ وَيَقُوْلُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش و هرگاه بود که

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِيْنَ لِاَثَرِ النَّارِ اَيِ الْحَرَارَةِ

پیغمبر صلی الله علیه و سلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فَهٰذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهٖ بِالْاَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيْقَةً اَوْلٰى بِالْكَرَاهَةِ

پس این دخان بجهت آمیزش او با اجزای آتش حقیقة سزاوارست بکراهت

وَلَمَّا كَانَتْ اَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَاَدِلَّةُ الْحِلِّ اَيْضًا لَا يَثْبُتُ

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز دلیلهای حلت نیز ثابت نبود

عَنْ شَيْءٍ وَكَانَتْ دَلَائِلُ الْكَرَاهَةِ وَاضِحَةً ظَاهِرَةً لَا يُصَادِمُهَا شَيْءٌ مِنْ

از خلل و بود دلائل کراهت روشن آشکارا را دفع نمی کرد آنها را چیزی از

قَوَاعِدِ الْمِلَّةِ الْحَنِيفِيَّةِ الطَّاهِرَةِ مَالَتْ مَشَائِخُنَا إِلَيْهَا وَالْعِلْمُ الْحَقِيقِيُّ

قاعده های دین حنفی پاک رغبت کردند مشائخ ما بسوی کراهت و علم حقیقی

عِنْدَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هٰذَا تَمَامُ الْكَلَامِ فِي جَذْبِ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

نزد خدای تبارک و تعالی است این آخر کلام است در کشیدن دخان تنباکو

ذَكَرْنَاهُ فِي غَايَةِ الْإِيجَازِ مَعَ بَيَانِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْوَاقِعَةِ فِيهِ مِنَ

ذکر کردیم او را در نهایت اختصار با بیان کردن اختلافهائی که واقع اند دران از

الْحُرْمَةِ وَالْكَرَاهَةِ وَالْجَوَازِ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِضَرْبِ حَدِّ شُرْبِ الْخَمْرِ

حرمت و کراهت و اباحت واما حکم بزدن حد نوشیدن شراب

عَلَى جَاذِبِي دُخَانِ التَّنْبَاكِ فَتَعَلُّلٌ ظَاهِرٌ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنَ السُّفَهَاءِ

بر کشندگان دخان تنباکو پس ظلمی است ظاهر صادر نمی شود مگر از خودسرها

وَمَرْدُودٌ بِوَجْهَيْنِ وَجِيهَيْنِ الْأَوَّلُ أَنَّهُ لَيْسَ فِي دُخَانِهِ شَائِبَةٌ مِنَ

و مردود است بدو وجه لطیف وجه اول آنکه بتحقیق نیست در دخانش بوی از

الْإِفْتَارِ فَضْلًا عَنِ الْإِسْكَارِ فَلَا يَسْتَحِقُّ جَاذِبُهُ حَدَّ الْخَمْرِ وَالثَّانِي أَنَّهُ

سست کردن زیاده از مست کردن پس سزاوار نیست کشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنکه

لَوْ فُرِضَ كَوْنُهُ مُسْكِرًا فَلَيْسَ شُرْبُ كُلِّ مُسْكِرٍ مُوجِبًا لِلْحَدِّ قَالَ فِي خِزَانَةِ

بتحقیق اگر فرض کرده شود بودن دخان مست کننده پس نیست نوشیدن هر مسکر واجب کننده مر حد را گفت صاحب خزانه

الرِّوَايَاتِ نَاقِلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ لَوْ سَكِرَ مِنْ نَبِيذِ الْعَسَلِ وَنَحْوِ ذٰلِكَ

الروایات درحالیکه ناقل است از فتاوی سراجیه اگر مست شد از نبیذ شهد و مانند آن

أَوْ مِنَ الْبَنْجِ لَمْ يُحَدَّ انْتَهَى بَلْ مَا يَكُونُ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُ شَارِبُهُ شَيْئًا

یا از بنج حد کرده نشود آخر شد عبارت سراجیه بلکه مرتبه که نشناسد نوشنده او چیزی را

قوله الحنيفية ... الملة من الاختلال ... عوجاج من الحنف وهو في الاصل الاعوجاج في الرجل فاستعمل في الميل المجرد واطلق على الاسم المنفرد على المطلق وخص الحنيف بمعنى المائل من الباطل الى الحق كذا في حاشية الچلپی على التلويح ١٢ ... يعني ... ١٢ ... يعني نوشيدن ... مسكر موجب حد ... می شود که ... برای ذمی ... اعتبار کرده شد ١٢

حَتَّى الأَرْضَ مِنَ السَّمَاءِ وَهٰذَا عِنْدَ أَبِي حَنِيْفَةَ رح أَوْ يَهْذِي وَهٰذَا عِنْدَ

تا آنکه زمین را از آسمان و این نزد ابی حنیفه رح ست یا سخن بیهوده گوید و این نزد

صَاحِبَيْهِ كَمَا هُوَ فِي شَرْحِ الوِقَايَةِ وَفِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ نَقْلًا عَنِ

هر دو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست و در خزانة الروایات ست در حالیکه نقل کننده است از

الغِيَاثِيَّةِ قَالَ أَبُو حَنِيْفَةَ رَحِمَهُ اللهُ السُّكْرُ الَّذِي يُوجِبُ الحَدَّ

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله بیهوشی که موجب می شود حد را

مَا لَا يَعْرِفُ الأَرْضَ مِنَ السَّمَاءِ وَالفَرْوَ مِنَ القَبَاءِ وَالذَّكَرَ مِنَ الأُنْثَى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وَعَنْ أَبِي يُوْسُفَ رَحِمَهُ اللهُ حَدُّهُ أَنْ لَا يَسْتَطِيْعَ عَلَى قِرَاءَةِ قُلْ يَا أَيُّهَا

و از ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكَافِرُوْنَ انْتَهَى فَكَذَا فِي عَامَّةِ كُتُبِ الفِقْهِ وَأَمَّا الحُكْمُ بِكُفْرِ مُسْتَحِلِّ

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دُخَانِ التَّنْبَاكِ فَجُرْأَةٌ عَظِيْمَةٌ يَجِبُ عَنْهَا الكَفُّ وَالإِمْسَاكُ لِأَنَّهُ

دود تنباکو پس جرئت ست بزرگ واجب ست از آن باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لَا يَدُلُّ عَلَى تَحْرِيْمِهِ دَلِيْلٌ شَرْعِيٌّ فَلَا يَكُوْنُ حَرَامًا بَلْ يَجُوْزُ أَنْ

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يَكُوْنَ مُبَاحًا فَكَيْفَ يَسُوْغُ الحُكْمُ بِكُفْرِ مُسْلِمٍ اسْتَحَلَّهُ لِعَدَمِ وُجُوْدِ

که باشد مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند بجهت نبودن

المُحَرِّمِ وَإِنْ سُلِّمَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمُبَاحٍ فَيَكُوْنُ مَكْرُوْهًا وَمِنَ المَعْلُوْمِ أَنَّهُ

محرم و اگر تسلیم کرده شود آنکه تحقیق او نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه تحقیق

لَا يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّ المَكْرُوْهِ وَإِنْ سُلِّمَ أَنَّهُ حَرَامٌ فَلَا نُسَلِّمُ أَنَّهُ مِمَّا

کافر نمیشود حلال دانندهٔ مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آنها ست

گوای کاوزان بدانکه گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و لیدو امیه و اسود بن عبد یغوث بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ترا یکسال خدایان ما پرستش کن تا عبادت خدای ترا یک سال کنیم چون پیغمبران حضرت صلی الله علیه وسلم این سوره معارض حال جبرئیل علیه السلام نازل شده و این سوره فرود آمد ۱۲ تفسیر حسینی

يَكْفُرُ مُسْتَحِلُّهُ بِوُجُوهٍ كَثِيرَةٍ نَذْكُرُ هٰهُنَا نُبْذًا مِنْهَا فَمِنْهَا أَنَّ الْكُفْرَ

کافر میشود حلال دانندهٔ او بوجوه کثیر ذکر می کنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی از انها اینکه تحقیق کفر

لَا يَكُونُ إِلَّا بِاسْتِحْلَالِ حَرَامٍ مَقْطُوعٍ بِهِ أَوْ مُجْمَعٍ عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ كَانَ

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حَرَامًا لِعَيْنِهِ لَا يُخْتَلَفُ فِيهِ مِنْهُمْ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ فِي الْكُتُبِ الْفِقْهِيَّةِ

حرام لعینه نه بحرام که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهاے فقه

قَالَ فِي خِزَانَةِ الرِّوَايَاتِ فِي بَابِ الْارْتِدَادِ وَكَلِمَاتِ الْكُفْرِ نَاقِلًا عَنِ

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر درحالیکه ناقل ست از

الْخُلَاصَةِ لَوْ قَالَ لِلْحَرَامِ هٰذَا حَلَالٌ إِنْ قَالَ لِتَرْوِيجِ السِّلْعَةِ أَوْ بِحُكْمِ

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت براے رواج دادن متاع یا بحکم

الْجَهْلِ وَفِي الْاعْتِقَادِ بِخِلَافِ هٰذَا لَا يَكْفُرُ هٰذَا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ

جهالت وحال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وَهُوَ يَعْتَقِدُهُ حَلَالًا حَتّٰى يَكُونَ كُفْرًا أَمَّا إِذَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ فَلَا وَفِيمَا

واو اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

إِذَا كَانَ حَرَامًا لِعَيْنِهِ إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا ثَبَتَ الْحُرْمَةُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ أَمَّا

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

إِذَا ثَبَتَ بِأَخْبَارِ الْاٰحَادِ وَمَا كَانَ حَرَامًا لِغَيْرِهِ كَمَالِ الْغَيْرِ فَلَا بِالْإِجْمَاعِ

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و آنچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نشود بالاجماع

انْتَهٰى وَقَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ كِتَابِ السِّيَرِ مَنِ اعْتَقَدَ قِدَمَ الْعَالَمِ أَوْ

آخر شد و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هر که اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حُدُوثَ الصَّانِعِ أَوْ نَفْيَ مَا ثَبَتَ لِلْقَدِيمِ بِالْإِجْمَاعِ كَكَوْنِهِ عَالِمًا

حدوث صانع را یا نفی آنچه ثابت شد برای ذات قدیم یعنی خدای تعالی بالاتفاق مانند بودنش عالم

أو قادرًا أو أثبت لمنفي عنه بالإجماع كاللون أو أثبت له الاتصال

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ یا ثابت کرد برای خدا اتصال

والانفصال أو جحد جواز بعثة الرسل أو أنكر نبوة نبي أو كذّبه

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أو جحد آية مجمعًا عليها إلى أن قال أو استحل محرّمًا بالإجماع أو

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع، یا

حرّم حلالًا بالإجماع أو نفى وجوبًا مجمعًا على وجوبه للنص و

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده هست بر وجوب او بآیت و

يعرفه الخاص والعام كالصلوة والزكوة يكفر انتهى مختصرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وأيضًا فيها منقولًا عن الحاوي سئل عمن يزعم في الحيوان

و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سوى بني آدم لا حشر له لا يكفر لمكان الاختلاف وإن زعم

جز آدمیان نیست حشر مر او را کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذلك في بني آدم يكفر انتهى ولا يخفى على أحد من العقلاء

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فضلًا عن الفضلاء أن دخان التنباك ليس حرامًا مقطوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

بحرمته ولا مجمعًا عليها فلا يكون مستحله كافرًا ومنها أن

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال داننده او کافر و بعض از انها اینکه بتحقیق

مستحل غير الخمر من الأشربة لا يكفر بالإجماع قال في الحمادية

حلال داننده غیر شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

سله اي انعقد الاجماع على حرمته ١٢

سله اي انعقد الاجماع على حلته ١٢

سله اي عدم الكفر ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ

در کتاب مذکور درحالیکه نقل ست از نهایه وامت محمدی اتفاق کردند بر حرمت

الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ

شراب وکافی ست اتفاق امت از روی حجت و این حرمت ست قوسے ثابت کافر می شود

مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ

حلال دانندهٔ او و خود نوشندهٔ او و اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال دانندهٔ

الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهٰى وَقَالَ فِي

شراب و اتفاق کردند برینکه بتحقیق حلال دانندهٔ سوای شراب کافر نمی شود آخر شد و گفت در

كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ

کتاب حدود از فتاوی حماد درحالیکه نقل ست از کشف بزدوی کافر میشود حلال دانندهٔ

الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ

شراب نه بلکه اشربه پس وقتیکه نباشد حلال دانندهٔ شرابهای مست کننده

غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ يَحْتَاطُونَ

سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال دانندهٔ دخان تنباکو و بعضی از انها آنست که فقهاء احتیاط می کنند

فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا

در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط و برای همین گفتند که بتحقیق وجه تکفیر وقتیکه

كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهٌ يَنْفِيهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى

باشد چند دریک مسئله و وجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی

هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى

این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه و ظهیریه و غیر این هردو ست از فتاوی

الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي

مشهوره و در حموی ست که مفتی حکم کرده شده است بسوی آنکه رغبت کند بسوی سخنی که

السیر ۱۲

لا بطاده الدلیل القطعی ۱۲ زیلعی ۳۵

ضد الکفر وهو الایمان ۱۲

لا يوجب التكفير ولهذا اختلفوا في تكفير من استحل [illegible]

موجب نباشد تکفیر را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

وَاللُّوَاطَةَ بِهَا وَالصَّحِيحُ عَدَمُهُ قَالَ فِي الْخُلَاصَةِ نَاقِلًا عَنْ كِتَابِ

و لواطت با زن و صحیح عدم کفر ست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الْحَيْضِ لِلْإِمَامِ السَّرَخْسِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ لَوِ اسْتَحَلَّ وَطْيَ امْرَأَتِهِ الْحَائِضِ

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يَكْفُرُ وَكَذَا لَوِ اسْتَحَلَّ اللُّوَاطَةَ مِنِ امْرَأَةٍ وَفِي النَّوَادِرِ عَنْ مُحَمَّدٍ

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رَحِمَهُ اللّٰهُ لَا يَكْفُرُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ وَهُوَ الصَّحِيحُ انْتَهٰى وَإِذَا كَانَ

رحمه الله که کافر نمی شود در هر دو مسئله و آن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصَّحِيحُ فِي اسْتِحْلَالِ هَاتَيْنِ الشَّنِيعَتَيْنِ الْمُحَرَّمَةِ إِحْدَاهُمَا بِقَوْلِهِ

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده است یکی از آن هر دو بقول او

تَعَالٰى وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ حَتّٰى يَطْهُرْنَ وَثَانِيَتُهُمَا بِقَوْلِهِ تَعَالٰى فَأْتُوْا

تعالی و نزدیک مشوید بایشان تا آنکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالی پس بیائید

حَرْثَكُمْ أَنّٰى شِئْتُمْ الْحُكْمَ بِعَدَمِ الْكُفْرِ فَكَيْفَ يَجْتَرِئُ الْعَاقِلُ

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

الْمُتَدَيِّنُ عَلٰى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّ الْجَهْلَ

و دیندار بر تکفیر حلال داننده دود تنباکو و بعضی از انها آنست که تحقیق جهل

عُذْرٌ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ إِذَا كَانَتْ حُجَّةُ الْحُرْمَةِ خَفِيَّةً كَمَا صَرَّحَ

عذر ست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

بِهِ الْحَمَوِيُّ فِي شَرْحِ الْفَنِّ الثَّالِثِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِي أَحْكَامِ

النَّاسِي وَالجَاهِلِ الجَهلُ عُذرٌ فِي دَارِ الإِسلَامِ إِذَا كَانَ دَلِيلُ

فراموش کننده و جاهل جهل عذریست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل

الحُرمَةِ خَفِيًّا فَلْيُحفَظ انتهى وَلَو سُلِّمَ دَلِيلُ الحُرمَةِ فِي دُخَانِ

حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود آخر شد پس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان

التَّنبَاكِ فَلَا شُبهَةَ فِي كَونِهِ خَفِيًّا فَيَكُونُ هٰذَا الجَهلُ عُذرًا

تنباکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر

لِلمُستَحِلِّ فَلَا يَكُونُ كَافِرًا هٰذَا تَمَامُ الكَلَامِ فِي جَوَابِ المَسئَلَةِ

مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام است در جواب مسئله

الأُولىٰ وَالعِلمُ الحَقِيقِيُّ عِندَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ المَسئَلَةُ

نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکه با برکت ست و برتر مسئله

الثَّانِيَةُ قَدِ اشتَهَرَ فِي هٰذِهِ البِلَادِ حِيلَةٌ لِجَوَازِ أَخذِ الرِّبوٰا

دوم بتحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا

وَهِيَ أَنَّهُ يُعطِي المُقرِضُ المُستَقرِضَ فِي أَوَّلِ الأَمرِ قَرضًا حَسَنًا ثُمَّ

و آن حیله اینست که بتحقیق بدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز

يُعطِي المُستَقرِضُ لِلمُقرِضِ شَيئًا كَالكِتَابِ وَنَحوِهِ عَلىٰ طَرِيقِ الرَّهنِ

بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فَيَقُولُ المُقرِضُ لَهُ عَيِّن لِي مُشَاهَرَةً عَلىٰ مُحَافَظَةِ مَالِكَ المَرهُونِ

پس بگوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من درماهه را بر نگاه داشتن مال خود گرو داشته شده

الآنَ فَيُعَيِّنُ المُستَقرِضُ مُشَاهَرَةً عَلىٰ المُحَافَظَةِ بِقَدرِ مَا تَعَارَفَ

اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده درماهه را بر نگاه داشتن باندازه آنچه متعارف کردند آنرا

أَهلُ البَلَدِ مِنَ الرِّبوٰا فِي القَرضِ بِإِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَيَزعُمُونَ أَنَّ مِثلَ

اهل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که بتحقیق مانند

ربوا بالکسر والقصر زیادتی گرفتن است در وام و بیع ... بالکسر وام دادن

هٰذَا النَّفْعُ طَيِّبٌ وَحَلَالٌ وَيَحْكُمُونَ بِالْكُفْرِ عَلٰى مَنْ مَنَعَ وَاَنْكَرَ

این نفع پاکیزه است وحلال و حکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند وانکار کرد

هٰذَا الْاِحْتِيَالَ فَقُلْتُ لِبَعْضِهِمْ اِنَّ حِيْلَتَكُمْ هٰذِهٖ مِثْلُ حِيْلَةِ اَصْحَابِ

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیله شما این مانند حیلهٔ صاحبان

السَّبْتِ مِنَ الْيَهُوْدِ لِاِصْطِيَادِهِمْ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُوْدِ فَاَجَابَ بِاَنَّهٗ

شنبه است از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ مَنْعُهَا مَخْصُوْصًا بِالنِّسْبَةِ اِلٰى تِلْكَ الْفِرْقَةِ الرَّذِيْلَةِ

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دُوْنَ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْمَرْضِيَّةِ اَلْجَوَابُ هٰذِهِ

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الْحِيْلَةُ مَرْدُوْدَةٌ بِوُجُوْهٍ عَدِيْدَةٍ وَحُجَجٍ سَدِيْدَةٍ اَلْاَوَّلُ اَنَّ حِفْظَ

حیله مردود است بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

الْمَرْهُوْنِ وَاجِبٌ عَلَى الْمُرْتَهِنِ وَمَئُوْنَةُ حِفْظِهٖ عَلَيْهِ لَا عَلَى الرَّاهِنِ

مرهون ضرور است بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن است نه بر راهن

اَصْلًا حَتّٰى اَنَّهٗ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ لَا يَصِحُّ فَالْعَجَبُ

هرگز تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید راهن مر مرتهن را چیزی بر نگاهداشتن صحیح نمی شود پس تعجب

كُلُّ الْعَجَبِ عَنِ الْعُلَمَاءِ الْاَمْجَادِ اَنَّهُمْ كَيْفَ اَفْتَوْا بِصِحَّةِ هٰذَا الْعَقْدِ

همه تعجب است از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

الْبَيِّنِ الْفَسَادِ بَلْ لَمْ يَكْتَفُوْا عَلَيْهَا وَحَكَمُوْا بِكُفْرِ مَنْ مَنَعَ هٰذَا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بران صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الْاِحْتِيَالَ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ فِيْ اٰخِرِ السُّؤَالِ وَكَيْفَ لَمْ يَدْرُوْا اَنَّهٗ

حیله را چنانکه او مصرح است در آخر سوال و چگونه ندانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يَلْتَحِقُ اشْتِرَاطُ الْفَضْلِ إِلَّا بِالْقَرْضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لاحق نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

وَيَكُونُ وَسِيلَةً لِجَرِّ الْمَنْفَعَةِ مِنْهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُونُ

و می باشد وسیله برای کشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد

رِبًا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِإِبَاحَتِهِ كَمَا تَرَى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلَى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده برانچه

ادَّعَيْنَا كَثِيرَةٌ مَضْبُوطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيرَةِ وَلْنَذْكُرْ

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و باید که ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبَذًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیریست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيِّ حِفْظُ الْمَرْهُونِ

از کتاب رهن درحالی که نقل ست از شرح طحاوے نگاه داشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتَّى أَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ

بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گروگیرنده چیزیرا بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّهُ وَفِي الْقُرْآنِ خَوَانِيَّةٌ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ إِذَا اسْتَأْجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهُ حِفْظُهُ بِنَفْسِهِ وَعِيَالِهِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَرَدِّهِ إِلَى

و مرمرتهن راست نگاهداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست محنتهای حفظ مرهون و رد کردن او بسوی

يده او ردّ جزء منه كأجرة بيت حفظه او حافظه وفي الهداية
دست راهن یا رد کردن پارهٔ از ان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست
واجرة البيت الذي يحفظ فيه الرهن على المرتهن مثل اجرة
و مزد خانهٔ که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد
الحافظ لان الامساك حق له والحفظ واجب عليه فيكون بدله
نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مرتهن را و حفاظت واجب ست بروے پس می باشد عوض حفظ
عليه انتهى مختصرا وفي الكافي وما يرجع الى حفظه فهو على المرتهن
بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست
وذلك مثل اجر الحافظ لان الحفظ واجب عليه والامساك
آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن
حق له فيكون بدله عليه وفي الفتاوى الولوالجية كل ما كان
حق ست مراو را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هر انچه باشد
لحفظه او لردّه الى يد الراهن مؤنة فهي على المرتهن نحو اجرة
برای حفظ مرهون یا برای رد کردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد
الحافظ واجرة المسكن الذي يحفظ الرهن فيه الثاني انه
نگاهبان و مزد خانه که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق
قال صاحب الاشباه والنظائر في اوائل النوع الاول القاعدة
گفت صاحب اشباه و نظائر با بتدای نوع اول قاعده
الثانية الامور بمقاصدها اي نياتها كما يدل عليه التفريعات
دوم عملها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای
التي فرعوها على هذه القاعدة منها ما ذكرنا نقلا عن فتاوى
که تفریع کرده اند برین قاعده بعضے ازان تفریعات انچه ذکر کرده ایم در حالیکه ناقل ست از فتاوی

قَاضِي خَان اَنَّ بَيْعَ الْعَصِيْرِ مِمَّنْ يَتَّخِذُهٗ خَمْرًا اِنْ قَصَدَ بِهِ التِّجَارَةَ

قاضی خان بتحقیق فروختن فشردهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر اراده کرد بوی سوداگری را

فَلَا يَحْرُمُ وَاِنْ قَصَدَ بِهِ التَّخْمِيْرَ حَرُمَ اِنْتَهٰى فَبِنَاءً عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ

پس حرام نمی شود و اگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نَقُوْلُ تَعْيِيْنُ الْمُشَاهَرَةِ بَعْدَ الْقَرْضِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ اَهْلُ الْبَلَدِ

می گوییم که مقرر کردن در ماهه بعد قرض باندازهٔ آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

مِنَ الرِّبٰوا فِي الْقَرْضِ بِاِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَكَوْنُ الْمَرْهُوْنِ مِمَّا لَيْسَ فِيْ

از ربوا [illegible] قرض مقابل هر صد و بودن گرو از آنچه نیست در

حِفْظِهٖ مَؤُنَةٌ اَصْلًا مِثْلُ الْكِتَابِ كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ اَوْ كَانَتْ لَهٗ

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را

مَؤُنَةٌ فَتَعْيِيْنُهَا لَا بِمِقْدَارِ مَؤُنَةِ الْحِفْظِ بَلْ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ اَهْلُ

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

الْبَلَدِ فِيْ رِبٰوا الْقَرْضِ بُرْهَانٌ بَاهِرٌ عِنْدَ كُلِّ مَاهِرٍ عَلٰى اَنَّ الْمَقْصُوْدَ هٰهُنَا

شهر در ربا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تَعْيِيْنُ الْمَنْفَعَةِ عَلَى الْقَرْضِ وَاِنْ ذُكِرَ فِي الظَّاهِرِ لَفْظُ اَخْذِ الْاُجْرَةِ عَلٰى

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده است در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ فَيَكُوْنُ رِبٰوا بَحْتًا وَيَكُوْنُ اَخْذُهٗ لِلْمُرْتَهِنِ حَرَامًا

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وَسَيِّئًا الثَّالِثُ اَنَّا وَاِنْ سَلَّمْنَا لَيْسَ هٰهُنَا حَقِيْقَةُ الرِّبٰوا لٰكِنْ لَا

و حرام سوم آنکه بتحقیق اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شُبْهَةَ فِيْ شُبْهَتِهٖ وَهِيَ اَيْضًا حَرَامٌ مَنْهِيٌّ عَنْهَا كَاَصْلِ الرِّبٰوا

شبهه در شبههٔ ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده ست از آن مانند اصل ربوا

كما هو مصرح في جميع كتب الفقه الرابع ان الاحتيال لجر النفع

چنانکه او تصریح کرده شده است در همه کتب فقه چهارم آنکه بتحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بالقرض واقطاع مال مسلم بحيث لا يشترط الفضل في الظاهر على

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

القرض لكن يجعل العقد بان يضطر المستقرض في اعطاء الفضل

قرض لیکن گردانیده شود عقد باینکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

للمقرض ويكون لازما عليه ايضا منهي عنه ولذا منعوا بيع

مر قرض دهنده را و باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

العينة الذي هو حيلة قوية لجلب المنفعة بالقرض فلا

عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يرده ظواهر القواعد الفقهية بخلاف الحيلة التي اخترعوها

نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فانها مردودة بالروايات الظاهرة والقواعد المتعارفة فهم

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

اذا منعوا بيع العينة فهم لهذه الحيلة السخيفة امنع والروايات

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تراند و روایتهای

الدالة على كون بيع العينة منهيا عنه كثيرة منها ما ذكر في

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الكافي في باب الكفالة وتفسير المسئلة ان المكفول عنه

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

امر الكفيل ببيع العينة هو مكروه لما فيه من الاعراض عن

حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابرانچه درین بیع روگردانی کردن است از

عينه بالكسر وام كردن ودران وام دهنده را نفعي باشد ... يقال اعتان الرجل اذا اشترى الشيء بنسيئة كذا في منتهى الارب والصحاح وفي خلاصة الحواشي شرح الهداية نقلا عن المغرب العينة بفتح العين وسكون المثناة التحتانية والنون بعدها بمعنى النسيئة ۱۲ يعني كسيكه ضامن ... كرده شد ... امام محمد رح فانه قال هذا البيع في قلبي كامثال الجبال ... ۱۲

مَبَرَّةِ الْاِقْرَاضِ وَقِيْلَ اِيَّاكَ وَالْعِيْنَةَ فَاِنَّهَا لَعِيْنَةٌ وَهُوَ مُخْتَرَعٌ

نیکوئی قرض دادن وگفته شده پرهیز کن از عینه پس بتحقیق آن ملعونست وآن بیع اختراع کرده شده

اَكَلَةِ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِيْنَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوست وفرمود علیه السلام چون باهم معامله بیع کنید به بیع عینه وپیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِيْنَةِ اَنْ يَّاْتِيَ

دمهاے گاو را خوار شوید وظاهر شود برشما دشمن شما ومراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشْرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسے درحالیکه قرض می طلبد محتاج ازان کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِيْ اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِيْ لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُوْلُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن دریافتن زیادتے که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید قرض دهنده

لَهُ اَبِيْعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيْمَتُهُ عَشْرَةٌ بِاِثْنَيْ عَشَرَ اِلَى الْاَجَلِ لِشِبْهِهٖ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را وقیمت آن ده درهم است به دوازده درهم بسوی مدتے تا بفروشی آن جامه را

فِي السُّوْقِ بِعَشْرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهٗ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم وبعضی ازانها آنچه مذکور است در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ اِخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِيْ تَفْسِيْرِ الْعِيْنَةِ الَّتِيْ

فتاوے عالمگیرے اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِيْ يُقَارِبُهٗ

وارد شد منع ازان پس ذکر کرد دو وجه را یکے ازان هر دو آنچه گذشت ودوم قریب وے است

اَلْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِيْ تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه بتحقیق نفعهائی که حاصل می شود قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِيْ لَا يَكُوْنُ قَرِيْبَهٗ وَلَا صَدِيْقَهٗ وَلَا يَكُوْنُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوْفًا

که نباشد قریب مقرض ونه یار او ونه باشد قرض دهنده مشهور

له أي صلى الله عليه وسلم بصدقة مرة والقرض بثمانية عشرة ١٢

له أي شغلتم بالحرث عن الجهاد یعنی باز مانید بجهت کشت از جهاد ١٢

له أي قوله يأتي المحتاج إلى أحد يستقرض منه عشرة دراهم ١٢

بِالْجُوْدِ وَالسَّخَاءِ لَا تَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُوْنُ خَبِيْثَةً وَإِنْ لَمْ يَشْتَرِطْ

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الرُّهُوْنِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيْهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيْطِ

ظاهر است نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری ست درحالیکه نقل است از محیط

إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوْهُ قَبْلَهُ فِي

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض را پیش از

كُلِّ عِشْرِيْنَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوْهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ

هر بیست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُوْنُ خَبِيْثًا السَّادِسُ أَنَّ

یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جَوَازَ الْحِيْلَةِ مَشْرُوْطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ

جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح است

فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهٰذِهِ الْحِيْلَةِ يَأْخُذُ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله میگیرد

الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيْهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر ست ظاهر

بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُوْنُ هٰذِهِ الْحِيْلَةُ

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ السَّابِعُ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ

واجب بود الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که بتحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ تُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا واز جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه واصول ست که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده وحرام کننده مقدم کرده شود

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الرُّهُونِ

محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهیکه گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مُؤْنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی

وَالْانْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِيِّ وَ

ونفع گرفتن بوسے بوجهے از وجوه جائز نیست در فتاوے ناطقی ست و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود وعاریت داده نمی شود واستعمال کرده نمی شود ونه نفع گرفته شود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه وباید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا

بر بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو وروگردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمَلَةً وَأَخْذُ

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل وگرفتن

الاُجْرَةِ عَلَيْهَا جَائِزَةٌ بِوَجْهَيْنِ اَلْاَوَّلُ اَنَّ كَوْنَ الْمَالِ عِنْدَ الْمُرْتَهِنِ
مزد برامانت جائزست بدووجه اول آنکه بتحقیق بودن مال نزد قرض دهنده
عَلٰى طَرِيقِ الرَّهْنِ مُصَرَّحٌ فِي الْاِسْتِفْتَاءِ وَالثَّانِي اَنَّ الْوُجُوهَ الْمَذْكُورَةَ
بر طور گرو مصرح ست در استفتاء و دوم آنکه بتحقیق وجوه مذکور
مَا خَلَا الْاَوَّلِ وَالْاٰخِرِ مُنْتَهِضَةٌ عَلٰى بُطْلَانِهَا عَلٰى تَقْدِيرِ الْاِيدَاعِ
سوای وجه اوّل و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن
اَيْضًا كَمَا لَا يَخْفٰى عَلَى النَّاظِرِينَ وَمَا كَتَبْتُمْ مِنْ مُنَاظَرَتِكُمْ بِبَعْضِهِمْ
نیز چنانکه پوشیده نیست بربینندگان وانچه نوشتید از مناظرۀ شما ببعض اوشان
وَاِلْزَامِكُمْ عَلَيْهِ بِاَنَّ هٰذِهِ الْحِيلَةَ فِي حِلِّ الرِّبٰوا كَحِيلَةِ الْيَهُودِ
والزام شما بروے باینکه بتحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیلۀ یهود
الْمَطْرُودِ لِلْاِصْطِيَادِ فِي الْيَوْمِ الْمَعْهُودِ وَاضْطِرَارِهِ فِي الْجَوَابِ اِلٰى
مردودست برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی
اِدِّعَاءِ تَخْصِيصِ حُرْمَةِ الْحِيلَةِ بِالنِّسْبَةِ اِلَيْهِمْ دُونَ هٰذِهِ الْاُمَّةِ
دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت
الْمَرْحُومَةِ فَهٰذَا الْاِلْزَامُ نُورٌ مِنْ اَنْوَارِ مِشْكٰوةِ النُّبُوَّةِ طَلَعَ عَلٰى
مرحوم پس این الزام نورست از نورهای مشکوة نبوت طلوع شد بر
قَلْبِكُمْ لِاَجْلِ وَثَاقَةِ عَلَاقَةِ النُّبُوَّةِ وَلَكُمْ فِيهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
دل شما بجهت استواری علاقۀ نبوت و مر شمارا درین الزام پیروی نیکست
بِمَنْ تَشَرَّفَ مَنْصَبَ احْتِسَابِ سَيِّدِنَا وَاِمَامِنَا عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ
بکسی که مشرف شد بعهدۀ احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب رضی را
لِمَا رُوِينَا فِي صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ عَنْ طَاؤُسٍ اَنَّهٗ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ
بنابرانچه روایت کرده شدیم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

له متعلق بقوله ... ۱۲ و بهوان حفظ المرهون یجبر علی المرتهن الخ ۱۲
سه ای الوجه الثانی من ۱۲
سه ای روز شنبه ۱۲
هه خبر لقوله والزامکم ۱۲
له مشکوة نور در دیوار که نهایت او بجائی راه ندارد مانند طاق ۱۲

اللّٰہُ عَنْہُمَا یَقُوْلُ بَلَغَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اَنَّ فُلَانًا بَاعَ خَمْرًا فَقَالَ

اللہ عنہما مرمیگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ بتحقیق فلان فروخت شراب پس گفت

قَاتَلَ اللّٰہُ فُلَانًا اَلَمْ یَعْلَمْ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ

لعنت کند خدا فلان را آیا نہ دانست کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

قَالَ قَاتَلَ اللّٰہُ الْیَہُوْدَ حُرِّمَتْ عَلَیْہِمُ الشُّحُوْمُ فَحَمَلُوْہَا فَبَاعُوْہَا

فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد براوشان شحم ہا پس برداشتند آنہا را پس فروختند آنہا را

اِنْتَہٰی فَافْہَمُوْا وَاقْبَلُوْا ہٰذِہِ الْبِشَارَۃَ فَاِنَّ الْعَاقِلَ تَکْفِیْہِ الْاِشَارَۃُ

آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس بتحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

ہٰذِہٖ صُوْرَۃُ خَطِّ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ

این صورت خط امام ست بزرگ تر

الْاَکْمَلِ مَوْلٰنَا عَبْدِ الْعَزِیْزِ قُدِّسَ سِرُّہٗ

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قَدْ وَقَفْنَا عَلٰی ہٰذَا التَّحْرِیْرِ الْاَنِیْقِ وَالتَّقْرِیْرِ الرَّشِیْقِ فَوَجَدْنَاہُ

بتحقیق آگاہ شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صَحِیْحَ الْمَبَانِیْ مُسْتَحْکَمَ الْمَعَانِیْ مُوَافِقًا لِلرِّوَایَاتِ مُطَابِقًا لِلدِّرَایَاتِ

درست الفاظ استوار معانی در حالی کہ موافق ست مر روایتہا را مطابق مر درایتہا را

وَلَقَدْ سَعٰی صَاحِبُہٗ سَلَّمَہُ اللّٰہُ وَجَزَاہُ خَیْرًا کُلَّ مَسْعًی مُمْکِنٍ فِیْ

وہر آیینہ بتحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارا د او را خدا و پاداشہا دہد او را نیکی ہر کوشش ممکن در

جَوابِ هَاتَيْنِ الْمَسْئَلَتَيْنِ جَعَلَهُ اللّٰهُ قُرَّةَ الْعَيْنَيْنِ فِي الدَّارَيْنِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وَهُوَ مَالِكُ النَّشْأَتَيْنِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهِ صُوْرَةُ خَطِّ الْاِمَامِ الْمُكَرَّمِ الْمُعَظَّمِ

این صورت خط امام ست مکرم معظم

مَوْلٰنَا شَاه رَفِيْعِ الدِّيْنِ قُدِّسَ سِرُّهُ

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اِطَّلَعْتُ عَلٰى هٰذَا الْمَرْقُوْمِ بِجَمِيْعِ مَا فِيْهِ فَاسْتَحْسَنْتُ غَايَةَ الْاِسْتِحْسَانِ

خبردار شدم برین نوشته بهمه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

مَا نَثَرَ بَانِيْهِ مِنْ جَوَاهِرِ لَآلِيْهِ فِيْ مَبَانِيْهِ وَمَعَانِيْهِ وَشَكَرْتُ

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مروارید ہاے او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبْحَانَهُ عَلٰى حُسْنِ تَوْفِيْقِهِ لِهٰذَا الْوَلَدِ فِيْ تَوَفِّيْ مَقَاصِدِهِ

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

وَمَجَارِيْهِ وَسَأَلْتُهُ اَنْ يَهَبَ لَهُ مِنْ خَزَائِنِ فَيْضِهِ فَوْقَ اَمَانِيْهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکه به بخشد خدا مر او را از خزینہ ہای فیض خود بالای امیدہای او

سوال خوردن افیون و جمله سمیات چه حکم دارد و در صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد **جواب** چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات و خوردن آن آنگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد و چون[1] از حکم سمیت برآید و باصلاح آراسته شود و وزن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات و آن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند و حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند برهم میکنند اینچیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم موافق بعضی روایات صحیحه قلیل و کثیر حرام ست و پیش بعضی آنچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست و کمتر از آن حرام نیست قسم سوم مفترات ست که دفعةً انسان را بی حس و بی اختیار میسازد و مرده وار می افتد مانند چرس و بعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات و آن انست که حس و شهوت و غضب را که تابع حس اند مخدر میسازد و بادنی تنبیه متنبه میگردد و جواب موافق عقل درست نمیدهد و عقل را خراب میسازد و این مکروه ست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی و زیادتی او آدم را از مصالح دین و دنیا معطل میگرداند و منشای قباحتهای بسیار میگردد و خوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای[2] شهوت و غضب ست بدون عقل که سبب جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات

كما ورد إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیفکند در میان شما دشمنی و ناخوشی بسبب
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ
شراب و قمار و باز دارد شمارا از یاد خدا و از نماز

و در مخدرات خلل اول[3] مفقود ست و خلل ثانی موجود و چون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

واللہ اعلم

تمت

---

[1] یعنی گیاه ۱۲
[2] یعنی بقای شهوت و غضب بدون عقل ۱۲
[3] یعنی غافل شدن از عبادات ۱۲

مسئلہ قَالَ فِي الْجَوْهَرَةِ لَا يَجُوزُ أَكْلُ الْبَنْجِ وَالْحَشِيشِ وَالْأَفْيُونِ وَذٰلِكَ

گفت در جوہرہ جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كُلُّهُ حَرَامٌ لِأَنَّهُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ حَتّٰى يَصِيْرَ الرَّجُلُ فِيْهِ خَلَاعَةٌ وَفَسَادٌ

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان، و فساد

وَيَصُدُّ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ لٰكِنْ تَحْرِيْمُ ذٰلِكَ دُوْنَ تَحْرِيْمِ

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الْخَمْرِ فَإِنْ أَكَلَ شَيْئًا مِنْ ذٰلِكَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ وَإِنْ سَكِرَ مِنْهُ كَمَا إِذَا شَرِبَ

شراب پس اگر بخورد چیزی را ازان نیست حد بروی اگرچه مست شود از و چنانکه وقتیکه بنوشد

بَوْلًا أَوْ أَكَلَ الْغَائِطَ فَإِنَّهُ حَرَامٌ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ فِي ذٰلِكَ بَلْ يُعَزَّرُ

پیشاب را یا بخورد براز را پس بتحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بِمَا دُوْنَ الْحَدِّ قُلْتُ فِي شَرْحِ النَّظْمِ الْوَهْبَانِيِّ يَحْرُمُ أَكْلُ الْحَشِيْشِ

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وہبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وَهُوَ وَرَقُ الْقِنَّبِ وَقَدِ اتَّفَقَ مَشَائِخُنَا وَمَشَائِخُ الشَّافِعِيِّ عَلٰى

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تَحْرِيْمِ تَنَاوُلِهٖ وَأَفْتَوْا بِإِحْرَاقِهٖ مَعَ خَطَرِ قِيْمَتِهٖ وَأَمَرُوْا بِتَادِيْبِ بَائِعِهٖ

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او باگرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشندهٔ او

وَالتَّشْدِيْدِ عَلٰى آكِلِهٖ فَالْآنَ فَتْوَى الْمَذْهَبَيْنِ عَلٰى تَحْرِيْمِهٖ مِنْهُ الْعَفَا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی ہر دو مذہب بر حرام کردن اوست

تتمہ

حُكْمُ الْأَفْيُوْنِ أَنَّهُ يَحْرُمُ إِمَّا لِأَنَّهُ سُمٌّ يَضُرُّ ضَرَرًا بَيِّنًا بِالْبَدَنِ كَمَا هُوَ

حکم افیون آنست که بتحقیق او حرام می شود یا برای آنکه بتحقیق او زہر ست ضرر میرساند ضرر ظاہر به بدن چنانکه او

خلاعة نافرمان

حرام ازان که نوع من السم کذا جامع الفتاوی

مَشْرُوحٌ فِي الطِّبِّ فَامَّا لِاَنَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى اَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ

مشروح ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده هست وسست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

اَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ

ابو داوٗد در سنن خود از امّ سلمه رضی اللہ عنہا که منع فرمود رسول خدا صلی اللہ

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقُسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ

علیه وسلم از هر مست کننده و سست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند

الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْاَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيْثُ

علما مفتر هرچیزیکه پیدا کند سستی را و سستی را در طرفها **ف** واین حدیث

اَدَلُّ دَلِيْلٍ عَلَى تَحْرِيْمِ الْحَشِيْشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَاِنَّهَا اِنْ لَمْ

دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه **ف ٢** وجزآن از سست کنندها پس بتحقیق آنها اگر

تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيْهَا

نیستند مست کننده هستند سست کننده سست کننده و برای همین بیشتر میشود خواب از خورندهای آن

وَيَثْقُلُ رُؤُوْسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيْرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ

وگران میشود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود

تَعَاطِي الْيَسِيْرِ الَّذِيْ لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ

خوردن اندکی که سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب

اِنَّهُ لَا يَحْرُمُ اَكْلُ الْقَلِيْلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ اَنَّ الْحَشِيْشَ طَاهِرٌ

که بتحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق **ف ٣** آنست که البته حشیش پاک ست

وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوْزُ شُرْبُ قَلِيْلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ

و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کرده آن را زرکشی

بِاَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيْثِ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهُ فَقَلِيْلُهُ حَرَامٌ وَاَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ

بانیکه بتحقیق صحیح شد در حدیث که انچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نووی که

انها طاهرة وليست بنجسة فقطع به ابن دقيق العيد وحكى

که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الاجماع عليه وقال والافيون وهو لبن الخشخاش اقوى

اتفاق را بر وسے و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش ست قوی تر ست

فعلا من الحشيش وكذالك جوز الطيب مع انه طاهر

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جا یفل با وجودیکه به تحقیق او پاک ست

انتهى وبالجملة لما كان عده حراما للتخدير او التغيير

آخر شد. و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و مست کردن

او السمية فلا نرى ان القليل منه الذي لا يفعل مثله

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الافعال لا يكون حراما والله اعلم

فعلها را سست باشد حرام و خدا دانا تر است

فتوی حضرت مولانا شاه عبد العزیز رح

تمت
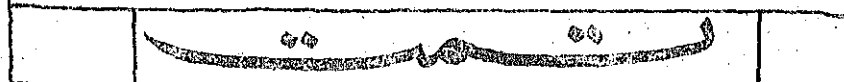
بسم الله الرحمن الرحيم

حامدا و مصلیاً درین ده مباد که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیموده لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمایم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا سعد رومی حنفی رحمه الله تعالی کتاب در مجالس الابرار ابواب انصاف وا کرد و تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابو هریرة رضی الله عنه ومعناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملا وحسنا الا اذا ترک من الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلا لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

و خوب نمی شود مگر وقتیکه بگذارد از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست
درینکه کشیدن حقه از جملهٔ افعال لایعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامهٔ مردمان
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلّف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده و لهو مانند لعب ست لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبهٔ که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بطرز مذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت بلاشک حرمت حقه هویدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثهٔ مذکوره مندرج ست و انسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ ست مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد و در صورت خلو از فائدهٔ دینی ظاهر ست حاجت بیان
ندارد و اما خلوش از فائدهٔ دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا را و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند بر آنکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابو علی بن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و از همین جاست که بعضی
محققان گفته اند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او چرا
که واجب ست محافظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات ضارّه میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تخفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر خلجان کنند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای اخراج
رطوبات روا باشد گوئیم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورست بجهت معرفت او از تجویز طبیبان متدین و حاذق که حکم کنند باستعمالش
تا وقت حصول نفع الغرض درین حالت حکم دوا جاری خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمالش جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض زیان میکند زیرا که چون دوا نمی یابد مرضی را در بدن تصرف میکند در بدن پس موذی میشود و سوی ضرر رود و در مجالس الابرار ادلهٔ
کثیره برای اثبات دعوی مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده اند و تفصیلش در کتاب مذکور

☆ مرقوم شعبان سنه [illegible] فارجع الیه حرره ابوالبرکات المدعو بشهراب علی عفی عنه ☆

خاتمة الطبع

جرعه کشان بزم عرفان مدام بسکر اذکار حمد صانعی کیفیتها دارند که پیدا آورد دلنشین از نیش نوش و از لاله رنگین پیاله شیرهٔ مخدر هوش هوش ربای عقلای باعقل و هوش ست اگر هدایت هادی صراط مستقیم شریعت علیه الثناء والتحیه سعیت بعمل نگردانیدی تمامی امت بیالغر نشأ شراب و دیگر مسکرات وتخدیر افیون وتفتیر سمیات در گو ضلالت رسید منجمله منن بی پایانش خلق ذات بابرکات علماست که از کتاب و سنت حلال و حرام را استنباط نموده پوست کنده بیان فرمودند هرچه دران اشتباهی واقع شد بتعبیر مکروه ازان حکم اجتناب نمودند **اما بعد** در پرده مباد که این نسخه جامعه مملو از فوائد عجیبه و رساله نافعه مشحون بعوائد غریبه بصیرت بخش کملای باعلم و هنر **مقاله اولی** از مقالات ثلثه نیکانه کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر مشتمل بر استفتاهای مفید علم و دانش و فرهنگ مشتمل بر مسائل کراهت حقه و حرمت نان پاو و جوز و افیون و چرس و تنباک مزین بدستخط آیة من آیات الله معجزه من معجزات رسول الله خاتم المفسرین سند المحدثین معدن علوم وهبیه مخزن فنون کسبیه استاذ اساتذهٔ باعقل تمیز مولانا و مقتدانا حضرت شاه عبد العزیز اسکنه الله بحبوحة الجنان وافاض علیه سجال العفو والغفران و نحریر عالم ربانی کامل حقانی سمیع بحر العلوم هادینا مولانا عبد العلی مرحوم و متبع سنت سید المرسلین مولانا رفیع الملة والدین اعلی الله درجتهم فی اعلی علیین و رسائل و تقریرات دیگر علمای اسلام قواهم الله فی دار السلام مثل رئیس علمای نام و نشان مولانا رشید الدین خان علیه المغفرة والرضوان و حبر معدن همدانی مخدوم عبد الواحد و مولانا میرزا رضی الدین جرجانی نور مرقدهما بانوار مراحم الرحمانی ترتیب داده برادر سعادت و اقبال عبد الرحمن خان صانه الله عن طوارق الحدثان و تهذیب و نظر ثانی نموده آفتاب آسمان تحقیق مرکز دائره تحقیق مطلع فیوض سرمدی مورد عنایات ابدی ماهر علوم عقلی و نقلی مولانا ابو البرکات رکن الدین محمد الشهیر بمولوی تراب علی لازالت شموس افاداته بازغة و اقمار افاضاته ساطعة بندهٔ امیدوار رحمت حق جل و علی متوقع شفاعت شافع روز جزا محمد مصطفی غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه در مطبع مصطفائی واقعه محله پٹکاپور مضاف الشهر کانپور بنظر فائده عامه برادران ایمانی و نفع تام اخوان اسلامی طبع نموده رسید

ناظران شایق آنکه هرگاه ازین مجموعه فوائد حظی بردارند علمای سابق الوصف ومولف واحقر را بدعای خیر یاد آرند واگر اعانت ایزدی همبرین منوال عنایت میفرماید مقاله دوم کتاب موصوف المصدر در اسرع الاوقات بنظر شائقان جلوه ظهوری نماید که منه الابتدا والیه الاتمام وعلی الله التوکل وبه الاعتصام

تمام شد

تصحیحنامه متن مقاله اولی کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۵	نجاحا	نجاجا
۴	۱۲	مذهبا	بمذهبا
۱۱	۲	خمبر	خمیر
۳۳	۷	شقاء	شفاء
۷۰	۱	اشتواط	اشتراط
۹۴	۲	آبوها	آبوه

تصحیحنامه حواشی مقاله اولی از کتاب ازالة الخطر عن مسائل الاباحة والحظر

صفحه	حاشیه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴ه	۱۲	کسی	کسیکه
ایضا	ایضا	ایضا	تنوشد	بنوشد
۸	۱ه	۱۴	خبر	خبز
۱۵	۲ه	۷	فیها	فبها
۴۲	۳ه	۱	خیر	خبر
۵۷	۱ه	۴	اللا م	اللام في
۶۷	۳ه	۲۱	الفرث	الفرش
۷۷	۵ه	۲	سبتم	کتبتم